

## جایگاه رهبری در مردم‌سالاری دینی؛ بررسی مقایسه‌ای با دموکراسی‌های غربی

دکتر مسعود اخوان کاظمی\*

### چکیده

یکی از محورهای اساسی افتراق نظام مردم‌سالاری دینی از نظام‌های دموکراتیک غربی مقوله‌ی رهبری است و چون رهبری دینی (ولایت فقیه) رکن اساسی نظام مردم‌سالاری دینی را تشکیل می‌دهد اکثر انتقادات، شبهات و حملات متوجه جایگاه رهبری در چنین نظامی است.

در این مقاله شاهد مقایسه‌ای اجماعی در چهار مقوله‌ی اساسی مربوط به رهبری (صفات و شرایط، روش‌های گزینش، اختیارات، کنترل و نظارت بر رهبری)، بین نظام مردم‌سالاری دینی با نظام‌های دموکراتیک غربی هستیم.

### واژگان کلیدی

مردم‌سالاری دینی، رهبری دینی یا ولایت فقیه، نظام‌های

دموکراتیک غربی، دموکراسی غربی، صفات و شرایط رهبر، شیوه‌های  
انتخاب رهبر، اختیارات رهبری، کنترل و نظارت بر رهبری، و...

### مقدمه

مردم سالاری دینی نظامی است که تنها در جامعه‌ی دینی و پس از آن که  
دینداران، حاکمیت دین را بر حیات اجتماعی و سیاسی به میل خود پذیرفته  
باشند، شکل گرفته و سامان پیدا می‌کند. از آنجایی که یکی از عمده‌ترین و  
محوری‌ترین تفاوت‌های نظام مردم سالاری دینی با دموکراسی‌های رایج  
غربی، به مسأله‌ی رهبری در این گونه نظام‌ها ارتباط پیدا می‌کند، لذا در این  
مقاله تلاش به عمل خواهد آمد تا مقایسه‌ای در خصوص جایگاه و نقش  
رهبری در مردم سالاری دینی با دموکراسی‌های غربی به عمل آید، تا نقاط  
اشتراک و افتراق این گونه نظام‌ها بخوبی مورد تدقیق و بررسی قرارگیرد. لازم  
به یادآوری است که هر جا در این مقاله از نظام مردم سالاری دینی سخن به  
میان می‌آید، ویژگی‌های نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان مصداق بارز  
این گونه نظام‌ها مورد اشاره قرار خواهند گرفت.

مدعای نگارنده در بخش اول این مقاله اینست که در نظام مردم سالاری  
دینی، به مسأله‌ی رهبری توجه و عنایت ویژه‌ای مبذول شده است و  
بخصوص از لحاظ صفات و شرایطی که برای رهبری در این چنین نظامی در  
نظر گرفته شده است، در مقایسه با دموکراسی‌های غربی، حساسیت و  
سخت‌گیری بی‌بدیلی بکاررفته و ویژگی‌هایی عالی و حداکثری برای تصدیق  
چنین جایگاهی لحاظ شده است. این در حالی است که در مقایسه با چنین  
صفات و شرایط حداکثری، دموکراسی‌های غربی به خصوصیات و

ویژگی‌هایی حداقلی برای بالاترین مقام حکومتی اکتفا کرده‌اند و بخصوص به قابلیت‌های اخلاقی، عدالت، تقوا و معیارهای ارزشمند دیگری که در مردم سالاری دینی به عنوان اهرم‌های کنترل درونی برای رهبری در نظر گرفته شده‌اند، توجهی نشان نمی‌دهند.

در بخش دوم مقاله‌ی حاضر، روش‌های تعیین رهبری در نظام مردم سالار جمهوری اسلامی مورد کنکاش و مطالعه و مقایسه با نظام‌های دموکراتیک غربی قرار می‌گیرند و بخصوص با تأکید بر کاندیدایی نبودن رهبری در جمهوری اسلامی ایران و استفاده از مجمعی از خبرگان و کارشناسان برای شناخت و تعیین فرد واجد شرایط رهبری، برتری این شیوه بر روش‌های انتخاب بالاترین مقام حکومتی در دموکراسیهای غربی - که در آنها، چنین شخصی با رأی مستقیم عامه‌ی مردم و از بین کاندیداهای مختلف، انتخاب می‌گردد، - به اثبات خواهد رسید و در ضمن به «شبهه‌ی دور» که در خصوص شیوه‌ی انتخاب رهبر در جمهوری اسلامی ایران مطرح گردیده است، بصورتی استدلالی پاسخ داده خواهد شد.

در بخش سوم این مقاله، اختیارات رهبری در نظام مردم سالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهند گرفت و بخصوص مسأله‌ی «مطلقه بودن» ولایت فقیه و شبهات مربوط به آن بررسی خواهند شد و ضمناً مقایسه‌ای بین اختیارات رهبری در جمهوری اسلامی ایران با سایر حکومتها به عمل خواهد آمد و نشان داده خواهد شد که، چگونه اصطلاح «ولایت مطلقه» مورد سوءاستفاده‌ی بدخواهان و مخالفان این نظام قرار گرفته است. در این بخش، ثابت خواهد شد که ولایت مطلقه نه به معنای استبداد و مطلق‌العنان بودن رهبر در نظام مردم سالار دینی، صرفاً

به معنای دارا بودن اختیارات ضروری حکومتی است که در صورت فقدان آنها هیچ حکومتی قادر به اداره‌ی جامعه و حراست از منابع و مصالح ملت نخواهد بود.

سرانجام در بخش چهارم مقاله‌ی حاضر، مسأله‌ی نظارت و کنترل بر رهبری در نظامهای دموکراتیک غربی با نظام مردم سالاری دینی مورد مقایسه و بررسی قرار خواهد گرفت و مشاهده خواهد گردید که علی‌رغم اتصاف رهبری به تقوا و عدالت و اهرمهای کنترل درونی، مکانیسم‌های کنترل‌کننده‌ی بیرونی متعددی نیز به منظور اعمال نظارت و کنترل بر رفتار و عملکرد وی در جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته شده است و با اطمینان می‌توان گفت که در مقایسه با دموکراسی‌های لیبرال، رهبری در نظام مردم سالاری دینی ضابطه‌مندتر است و امکان کنترل و نظارت بر او با شیوه‌های دقیق‌تر و اطمینان‌آورتری فراهم شده است؛ به گونه‌ای که امکان سوءاستفاده‌ی وی از قدرت به مراتب کمتر از حاکمان در دموکراسی‌های غربی است. بدین مناسبت، در این بخش اشاراتی گذرا به نقش و جایگاه مردم در کنترل و نظارت بر حکومت و حاکمان در نظام مردم سالار دینی به عمل خواهد آمد و نشان داده خواهد شد که براساس متون و تعالیم دینی، مردم دیندار هم به عنوان یک وظیفه‌ی دینی و هم به عنوان یک تکلیف مدنی و اجتماعی، خود را موظف و محقق می‌دانند که در مسائل سیاسی و اجتماعی بصورتی آگاهانه و فعالانه مشارکت و دخالت داشته باشند تا حاکمیت الهی را از طریق در دست گرفتن سرنوشت خویش اعمال نمایند.

## بخش اول

### صفات و شرایط رهبر در مردم سالاری دینی و مقایسه

#### آن با دموکراسی‌های غربی

رهبری در هر نظام سیاسی - اعم از دینی یا غیردینی - از نقش و جایگاه مهم و تعیین کننده‌ای در سیاست‌گذاری، مدیریت امور، اجرا و تطبیق قوانین و هدایت جامعه به سوی اهداف در نظر گرفته شده برای آن، برخوردار است. بدین لحاظ، در همه‌ی حکومت‌ها تلاش می‌شود تا در انتخاب بالاترین مقام حکومتی تمام احتیاط‌های لازم به عمل آید تا شایسته‌ترین افراد برای این چنین جایگاه والایی انتخاب و گزینش شوند و احتمال فساد، خطا، استبداد و دیکتاتوری و سوءاستفاده از قدرت به حداقل ممکن کاهش پیدا کند. با این وجود، از نظر صفات و شرایطی که برای رهبری (یا بالاترین مقام حکومتی) در نظر گرفته می‌شوند، بین نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی) و دموکراسی‌های غربی تفاوت‌های آشکار و قابل توجهی به چشم می‌خورند که در این بخش بدانها اشاره خواهد شد.

در هر نظام حکومتی، در نهایت فردی با جایگاه و عنوانی مشخص در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد که این شخص در نظام‌های سلطنتی موروثی، پادشاه و در نظام‌های جمهوری، رئیس جمهور و در جمهوری اسلامی، رهبر نامیده می‌شود. با بررسی دقیق قوانین اساسی تعداد قابل توجهی از نظام‌های دموکراتیک غربی متوجه می‌شویم که برای کسانی که به بالاترین مقام حکومتی، یعنی ریاست جمهوری، دست می‌یابند. هیچ‌گونه صفات و شرایطی جز کسب آراء عمومی و نظر اکثریت، دارا بودن سن معین و یا

تابعیت و اقامت مدت معین در خاک کشور مورد نظر، در نظر گرفته نشده است و به عبارت دیگر، صفات و خصوصیاتى حدافلى و بدون توجه به ارزشهای اخلاقی، معیارهای دینی، و حتی کاردانی و مدیریت و تخصص برای عالیترین مقام حکومتی، مطرح گردیده‌اند.<sup>(۱)</sup> این در حالی است که در

۱. قانون اساسی فرانسه، اصل ۶: رئیس جمهور برای مدت ۷ سال از طریق رأی‌گیری مستقیم و همگانی انتخاب می‌گردد.

اصل ۷: رئیس جمهور به موجب اکثریت مطلق آراء مأخوذه انتخاب می‌گردد.

- قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، ماده ۲ بند ۱: هرکس دارای اکثریت آراء باشد، در صورتیکه تعداد اکثریت آراء نمودار اکثریت انتخاب‌کنندگان باشد، به سمت ریاست جمهوری انتخاب می‌گردد... هیچکس را نمی‌توان به ریاست جمهوری انتخاب کرد مگر این که شهر وند متولد در ایالات متحده یا در حین تصویب این قانون از شهروندان ایالات متحده باشد و سن از ۳۵ سال تمام و از ۱۴ سال به این طرف در خاک ایالات متحده اقامت داشته باشد... رئیس جمهور پیش از آن که خدمت قانونی خود را آغاز کند، به طریق زیر سوگند یاد می‌کند و یا مفاد آن را تأیید می‌کند: «من رسماً سوگند یاد می‌کنم که وظایف ریاست جمهور ایالات متحده را با وفاداری انجام دهم و در حد امکانات خود قانون اساسی ایالات متحده را حفظ و حمایت کنم و از آن دفاع نمایم.»

- قانون اساسی ژاپن، فصل اول، اصل اول: امپراتور مظهر دولت و وحدت مردم است، مقام وی ناشی از اراده‌ی مردم می‌باشد که قدرت حاکمه را در دست دارند.

فصل اول، اصل دوم: تاج و تخت امپراتور سلسله‌ای خواهد بود و جانشینی طبق قانون خاندان امپراتوری مصوب پارلمان انجام خواهد شد.

فصل پنجم، اصل ۶۵: قوه مجریه به هیأت وزیران تفویض می‌گردد.

فصل پنجم، اصل ۶۶: هیأت وزیران از نخست وزیر که رئیس آن است و سایر وزرا که توسط قانون معین گردیده‌اند، تشکیل می‌گردد، نخست وزیر و وزرا می‌بایستی غیرنظامی باشند و در انجام امور مربوط به قوه مجریه، هیأت وزیران در برابر پارلمان مسؤولیت جمعی خواهد داشت.

فصل پنجم، اصل ۶۷: نخست وزیر از میان اعضای پارلمان و به وسیله پارلمان تعیین خواهد شد.

نظام جمهوری اسلامی - به عنوان یک نظام مردم سالار دینی - صفات و شرایطی متعالی و حداکثری از لحاظ ارزشی و اخلاقی، معیارهای دینی و حتی از نظر کارآمدی و کارایی برای رهبری در نظر گرفته شده‌اند که در مقایسه با نظام‌های دموکراتیک غربی؛ برتری، حساسیت و هوشمندی فوق العاده‌ی این نظام را در انتخاب بالاترین مقام حکومتی به اثبات می‌رسانند. صفات و شرایط در نظر گرفته شده برای رهبری در جمهوری اسلامی ایران، در اصول ۵ و ۱۰۹ قانون اساسی مورد اشاره قرار گرفته‌اند که مجموع ویژگیهای مطرح شده برای رهبری را در این دو اصل، در سه بخش زیر می‌توان قرار داد: (۱)

- **قانون اساسی آلمان**، رئیس جمهور از میان آلمانی‌هایی که دارای حق رأی و بیش از ۴۰ سال سن دارند انتخاب می‌شود و مدت ریاست جمهوری او ۵ سال است. (به نقل از: احمد نقیب زاده؛ سیاست و حکومت در اروپا، انتشارات سازمان سمت، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱)

- **قانون اساسی ایتالیا**، رئیس جمهور از طرف مجمعی مرکب از نمایندگان دو مجلس و سه نماینده از هر منطقه با رأی مخفی و برای مدت ۷ سال انتخاب می‌شود. هر مرد ایتالیایی که سن او به ۵۰ سال تمام رسیده باشد، می‌تواند نامزد ریاست جمهوری شود. (به نقل از: احمد نقیب زاده؛ سیاست و حکومت در اروپا، انتشارات سازمان سمت، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۱۶)

- **قانون اساسی فدراسیون روسیه**، فصل ۴ ماده ۸۰ رئیس جمهور فدراسیون روسیه رئیس دولت می‌باشد.

فصل ۴ ماده ۸۱: رئیس جمهور فدراسیون روسیه توسط اتباع فدراسیون روسیه برای مدت ۴ سال براساس حق انتخابات عمومی، برابر و مستقیم با رأی مخفی انتخاب می‌شود. هر یک از اتباع فدراسیون روسیه که بیش از ۳۵ سال سن داشته باشد، ممکن است به مقام رئیس جمهوری انتخاب شود مشروط بر این که اقامت دائم او در روسیه کمتر از ۱۰ سال نباشد.

۱. مبنای تعیین اینچنین صفات و ویژگیهایی برای رهبری در مردم سالاری دینی، احادیث متعددی می‌باشند که از جمله آنها می‌توان به حدیث زیر اشاره نمود:

الف) ویژگی های اخلاقی و ارزشی: عدالت، تقوا، شجاعت (اصل ۵)  
 ب) ویژگی های دینی: فقاہت (اصل ۵)، صلاحیت لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه (یا اجتهاد مطلق) (اصل ۱۰۹)

ج) ویژگی های مربوط به کارآمدی: آگاهی به زمان (اصل ۵)، شجاعت (اصل ۵)، مدیریت و تدبیر (اصل ۵)، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام (اصل ۱۰۹)، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری (اصل ۱۰۹)

همان گونه که ملاحظه می شود، در قانون اساسی جمهوری اسلامی تلاش وافر به عمل آمده تا رهبری به عنوان بالاترین مقام حکومتی؛ واجد عالی ترین و والاترین صفات و ویژگیهای لازم برای تصدی این مسؤولیت حساس و تعیین کننده باشد. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که اساساً تعیین فرد اعلم و افضل و اعدل و اتقی و اشجع و افقه و ابصر و ادبر به رهبری، علاوه بر این که مستندات دینی و شرعی دارد، در جای خود امری عقلایی و خردمندانه نیز محسوب می شود. چرا نباید برترین و عالی ترین صفات و ویژگیها را برای بالاترین مقام یک حکومت در نظر گرفت و چرا نباید در راه جستجو و کشف چنین فردی گام برداشت؟

آیا اکتفا کردن به شرایطی عادی و حداقلی برای بالاترین مقام یک کشور بهتر است یا این که در این خصوص تلاش شود تا صالح ترین فرد را به این مقام گمارد؟ طبیعی است که هر عقل سلیمی می پذیرد که با توجه به

«و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لامر مولاه فلعموم ان

يقولوه و ذلك لا يكون الا بعض الفقهاء الشيعة لاجمعيهم.»

(احتجاج طبرسی: ص ۲۶۴ - ۲۶۳)



حساسیت این مقام و نقش تأثیرگذار آن بر رفاه و سعادت و خوشبختی مادی و معنوی یک ملت، بهتر اینست که به آنحاء مختلف حداکثر تلاش و کوشش به عمل آید تا این اطمینان حاصل شود که شایسته‌ترین فردی که دارای صفاتی برتر و ویژگی‌هایی عالی می‌باشد، در این جایگاه قرار می‌گیرد.

ممکن است این ایراد مطرح شود که صفات متعالی مذکور، اموری درونی هستند و تشخیص آنها بسیار دشوار و یا غیرممکن است و لذا نباید آنها را در انتخاب رهبری ملاک قرار داد. در پاسخ باید گفت که اولاً بسیاری از صفات و ویژگیهای مذکور دارای نموده‌ها و آثار بیرونی هستند و از این آثار و نشانه‌های بیرونی بخوبی می‌توان به وجود صفات مذکور در فرد دارنده‌ی آنها پی برد. کسی که فاقد عدالت و تقوا باشد بالاخره در مواردی فقدان عدالت یا تقوا را در عمل نشان داده و یا نشان خواهد داد و همین طور مدیریت و بینش صحیح سیاسی و تدبیر و شجاعت از جمله صفاتی هستند که در نهایت دارای آثار و نشانه‌هایی خواهند بود که برای همگان و یا حداقل برای خواص قابل تشخیص می‌باشند. ثانیاً، مرجع تشخیص صفات متعالی مذکور برای رهبری، نه افراد عادی و عموم مردم، بلکه متخصصان امر، کارشناسان و صاحب نظرانی خواهند بود که تحت عنوان خبرگان رهبری در اصل ۱۰۷ قانون اساسی، مأموریت و مسئولیت دارند تا وجود چنین ویژگیها و خصوصیات را در رهبری تشخیص داده و احراز نمایند. طبیعتاً تشخیص وجود این صفات و شرایط، برای چنین کارشناسانی امکان پذیر خواهد بود و به هر حال، ضریب احتمال خطای این کارشناسان در تشخیص رهبر واجد شرایط مذکور، بسیار پایین‌تر از ضریب احتمال خطای مردم عادی خواهد بود؛ هر چند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز حتی

احتمال خطای بسیار کمی هم (که ممکن است در تشخیص خبرگان رهبری حادث شود) نادیده گرفته نشده و لذا در اصل ۱۱۱ قانون اساسی بدین نکته اشاره گردیده که: «... هر گاه خبرگان تشخیص دهند که رهبر انتخاب شده، از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، او را از مقام خود برکنار خواهند کرد.» بدین ترتیب ملاحظه می شود که در نظام مردم سالاری دینی جمهوری اسلامی - برخلاف نظام های دموکراتیک غربی - هم صفات و شرایطی متعالی و حداکثری برای رهبری در نظر گرفته شده و هم با تمهیداتی استثنایی از قبیل تشکیل مجلس خبرگان رهبری، تلاش شده است تا بصورتی دقیق و اصولی و براساس نظر کارشناسی و توسط صاحب نظران، فردی واجد شرایط مذکور در حد اعلی، برای تصدی مقام رهبری تعیین گردد. بنابراین، شبهه ای که مدعی است صفات و شرایط حداکثری مذکور قابل تشخیص نیستند و لذا نباید در انتخاب بالاترین مقام حکومتی در نظر گرفته شوند، در نظام جمهوری اسلامی جایی ندارد و حداکثر سعی و تلاش لازم برای دستیابی به صفات و شرایط متعالی موجود در رهبر، به عمل می آید تا ضریب اطمینان سلامت و اتقان نظام سیاسی که در تحت مدیریت وی تحقق پیدا می کند، تا حد ممکن افزایش پیدا کند.

به عبارت دیگر می توان گفت که در جمهوری اسلامی ایران اعتقاد بر اینست که رهبر جامعه ی اسلامی در دوران غیبت، معصوم نیست و واجد صفت متعالی عصمت نمی باشد؛ اما حداکثر تلاش علمی، کارشناسی و تخصصی به عمل می آید تا فردی با صفاتی حداکثری و متعالی در نزدیکترین شرایط به معصومین علیهم السلام، در جایگاه رهبری - که همانا

جانشینی اضطراری امامت در عصر غیبت می‌باشد - قرار گیرد.<sup>(۱)</sup> از اینرو، اگر چه در اساس تشریح اسلامی، خداوند برای تصدی رهبری جامعه‌ی اسلامی، پیشوای معصوم را قرار داده است، اما در دوران غیبت به علت عدم دسترسی به امام و پیشوای معصوم، باید تلاش شود تا فردی به جانشینی معصوم گمارده شود که حداکثر شایستگی‌ها و صفات متعالی لازم را دارا باشد و با واجد شرایط بودن بیشترین شباهتها نسبت به امامان معصوم، مرضی خداوند و جامعه‌ی دینداران باشد.

اینک پس از مقایسه‌ی صفات و شرایط رهبری در نظام مردم سالاری دینی با نظامهای دموکراتیک غربی می‌توان به مزیت و برتری این شیوه از تعیین عالیترین مقام حکومتی در جمهوری اسلامی واقف گردید. همان‌گونه که اشاره شد، ملاک انتخاب چنین مقامی در جمهوری اسلامی، دارا بودن برتریهایی در زمینه‌های اخلاقی و ارزشی، دینی و کارآمدی است که تشخیص این برتریا نیز بر عهده‌ی مجلسی مرکب از خبرگان و کارشناسان گذاشته شده است. این در حالی است که ملاک دموکراسی‌های رایج غربی در این خصوص، صرفاً بر انتخاب اکثریت مردم عادی جامعه و بدون در نظر گرفتن صفات و شرایطی حداکثری مبتنی می‌باشد که چنین روشی با دو مشکل اساسی مواجه است:

۱. بدین ترتیب بر اساس اصل «ما لایدرک کله لایترک جله» (آنچه را که دستیابی به تمام آن ناممکن است، نباید رها کرد؛ بلکه باید تلاش کرد تا به حداکثر ممکن از آن دست پیدا نمود)، اگر چه دست ما از وصول به دامن مصداق عالی رهبری - که همانا امامت پیشوای معصوم می‌باشد - کوتاه است. اما این امر دلیلی نمی‌شود از این که برای دستیابی به فردی با حداکثر صفات و شرایط متعانی از میان واجدین شرایط موجود، تلاشی به عمل نیاوریم.

اول؛ ضریب احتمال خطا در تعیین رهبر توسط مردم عادی و عوام جامعه بصورتی خطرناک افزایش پیدا خواهد کرد. (در بخش دوم این مقاله به این موضوع پرداخته خواهد شد).

دوم؛ در نظر نگرفتن ویژگیهای اخلاقی و ارزشی، دینی و اعتقادی، و معیارهای کارآمدی برای رهبری، نه تنها با معیارها و مبانی فرهنگی و اعتقادی هر جامعه‌ای منافات خواهد داشت بلکه اساساً خلاف احتیاط، منطق و عقلانیت است.

چرا صرفاً باید نظر اکثریت را بر همه‌ی این ملاکها و معیارها برتری داد؟ چه منطق عقلانی این روش را تأیید می‌کند؟ و آیا مگر نه اینست که بسیاری از اندیشمندان و فلاسفه‌ی سیاسی خود غرب این شیوه از دموکراسی را با استدلال‌هایی قوی، زیر سؤال برده‌اند؟ آیا رهبران و رؤسای جمهوری که بدین روش ضعیف، سخیف و غیرعقلانی انتخاب می‌شوند، ضرورتاً بهترین افراد برای تصدی این جایگاه حساس خواهند بود؟ آیا مگر هیتلر، موسولینی، صدام، ریگان، کلینتون و بوش به همین طریق انتخاب نشده‌اند؟ این چه لجاجتی است که مردم، نمایندگان و حکومتگران نظام‌های دموکراتیک غربی؛ با معیارها و ارزشهای اخلاقی، اعتقادی و حتی با تخصص و کارآمدی به عمل می‌آورند؟ مگر شریط عدالت و تقوا و مدیریت و شجاعت، چه ایرادی دارند که نباید در انتخاب عالیترین مقام حکومتی مدنظر قرار داده شوند؟ و آیا نمی‌توان ضمن در نظر گرفتن این صفات متعالی، رأی و نظر مردم را هم بصورتی منطقی در گزینش مقامات عالی حکومتی لحاظ نمود؟

اینها سئوالاتی هستند که برای هر انسان خردمند، منصف و کمال‌گرایی -

چه در میان دینداران و چه در بین غیردینداران - در خصوص مقوله‌ی حکومت و رهبری مطرح می‌شوند و نظام مردم سالاری دینی پاسخ‌هایی عقلانی و منطقی برای آنها ارائه نموده است.

بدین ترتیب در نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی)، بر مبنای معیارهای دینی و اعتقادی و براساس منطق و عقلانیت؛ سخت‌گیری بی‌نظیری در خصوص شرایط و ویژگیهای رهبری اعمال شده است و برخلاف دموکراسی‌های لیبرال غربی، به هیچ وجه به صفات و شرایطی حداقلی در انتخاب بالاترین مقام حکومتی، اکتفا نمی‌شود.

در زیر به تعدادی از مبانی دینی تعیین شرایط رهبری در جمهوری اسلامی ایران، اشارات مختصری به عمل می‌آید:

### لزوم علمیت، فقاقت و قدرت

- «هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون»<sup>(۱)</sup>

(آیا آنان که می‌دانند (علم دارند) با آنان که نمی‌دانند (علم ندارند) برابرند؟)

- قال رسول الله (ص): «من ام قوماً وفیهم اعلم منه او فقه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القیامه»<sup>(۲)</sup>

(کسی که امامت و رهبری قومی را بپذیرد و حال آن که از او آگاهتر یا فقیه‌تر در میان آنان وجود داشته باشد، کار آن جامعه تا روز واپسین در تباهی خواهد بود)

۱. قرآن کریم، سوره‌ی زمر، آیه ۹.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۹۳.

- قال علی (ع): «ان احق الناس بهذا الامر اقواهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه»<sup>(۱)</sup>

(شایسته‌ترین مردم برای رهبری، قدرتمندترین و توانمندترین - از نظر سیاسی، مدیریتی، ... - و آگاهترین آنها به امور الهی است.)

ولی امر و رهبر در جمهوری اسلامی باید فقیه و مجتهد باشد، اما طبیعتاً هر فقیه یا مجتهد به صرف فقاقت یا اجتهاد، رهبر نخواهد شد؛ بلکه فقاقت و اجتهاد عناوینی کلی هستند که باید رهبری از میان آنان با توجه به سایر صفات و ویژگیهای لازم، تعیین شود. خداوند متعال نیز در قرآن، دلیل گزینش طالوت و برتری او بر دیگران را در امر مدیریت و فرماندهی، آگاهی و دانش و قدرت جسمانی وی ذکر می‌نماید:

«قَالَ ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطه في العلم و الجسم»<sup>(۲)</sup>

گفت او از این رو به شاهی شایسته‌تر خواهد بود که خداوندش برگزیده و در دانش و توانایی او را افزونی بخشیده است.

امیرالمومنین علی (ع) نیز در توصیف ویژگیهای زمامداران و کارگزاران جامعه اسلامی چنین می‌فرماید:

«... و ان يكون اعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضروب احكامه و امره و نهيه و جميع ما يحتاج اليه الناس»<sup>(۳)</sup>

(زمامدار جامعه‌ی اسلامی باید آگاهترین مردم به حلال و حرام الهی و اقسام احکام و اوامر و نواهی خداوند باشد و به تمام آنچه که مردم جامعه‌ی

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام. خطبہ ۱۷۳.

۲. سوره‌ی بقره، آیه ۲۴۷.

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، حدیث ۱۶۵.

اسلامی بدان نیازمندند علم و شناخت داشته باشد.

## عدالت و تقوای رهبر

- «ان اكرمکم عندالله اتقيکم»<sup>(۱)</sup>.

(به درستی که گرامی‌ترین شما در نزد خداوند، با تقواترین شماست)

- «لا ینال عهدی الظالمین»<sup>(۲)</sup>.

(پیمان و عهد من - در خصوص رهبری و امامت - به ستمکاران نخواهد

رسید)

- علی (ع): «فاعلم ان افضل عبادالله عندالله امام عادل هدی و

هدی»<sup>(۳)</sup>.

(بدان که برترین بندگان خدا در نزد خداوند، پیشوای عادل است که

هدایت شده و هدایت‌گستر باشد)

لازم به ذکر است که عدالت از دیدگاه فقه شیعی معنایی خاص دارد و با

مفهومی که از آن در افواه عموم رایج است، تفاوتی اساسی دارد. امام

خمینی (ره) در کتاب تحریر الوسیله در خصوص مفهوم عدالت چنین

می‌نویسد:

«عدالت، ملکه‌ی نفسانی است که در اثر خویشتن‌داری و

مراقبت‌نفس، برای شخص ایجاد شود که براساس آن، گناه‌کبیره

انجام ندهد و گناهان‌صغیره را عمداً مرتکب نشود و یا تکرار

۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴

۳. نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، خطبه‌ی ۱۶۳

نماید و واجبات دینی خود را انجام دهد. همچنین تقوا حالتی نفسانی است که شخص بر اثر خدا ترسی، تلاش در اطاعت و جلب هر چه بیشتر رضایت خداوند دارد»<sup>(۱)</sup>.

بدین ترتیب با لحاظ کردن عدالت و تقوا برای کسی که در رأس هرم قدرت یک نظام سیاسی قرار می‌گیرد، این اطمینان حاصل خواهد شد که چنین فردی با اتکاء به سرمایه‌ی ایمان و پشتوانه‌های اخلاقی و عدالت و تقوا، بطرف فساد و گناه و عصیان و سوءاستفاده از حقوق و اموال مردم و بهره‌برداری از قدرت و موقعیت خود کشیده نخواهد شد و حتی در مقابل قدرتهای خارجی و حکومتهای زورگو نیز تسلیم نخواهد گردید و تأمین استقلال کشور و سعادت امت اسلامی را در پرتو جلب رضایت الهی مدنظر خویش قرار خواهد داد و حکومت را امانتی الهی و نه ابزاری برای دستیابی به مطامع دنیوی تلقی خواهد کرد.<sup>(۲)</sup>

**شجاعت، مدیریت، تدبیر و بینش صحیح سیاسی رهبر**

رهبری مستلزم دارا بودن قدرت مدیریت، تدبیر و شجاعت در حد بسیار بالایی است. رهبر باید بتواند در مقاطع مختلف و حساس، با درایت و تدبیر، جامعه را مدیریت و هدایت کند و قوای سه گانه را با هم هماهنگ و

۱. امام روح الله خمینی: *تحریر الوسیله*، انتشارات دارالانوار، بیروت، ج ۱، ص، ۱۰.  
 ۲. علی (ع): «ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه» (نهج البلاغه فیض الاسلام، نامدی پنجم، ص ۸۳۹)  
 (عنی) (ع) خطاب به اشعث بن قیس، کارگزار خود در آذربایجان می‌فرماید: پُست و مقام تو نباید منشاء سوءاستفاده تلقی شود بلکه آن امانتی بزرگ بر گردن توست).



اداره نماید.<sup>(۱)</sup> وجود قاطعیت و شجاعت همراه با عقلانیت و بصیرت نیز در رهبر از ضرورت‌های اساسی است تا بدین وسیله وی بتواند بر مبنای بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، جامعه را در مقاطع بحرانی و در مسائل داخلی و در راهبری کشور در نظام بین‌المللی بخوبی هدایت کند. در زیر به چند روایت در این خصوص اشاره می‌شود:

- «آفة الزعماء ضعف السياسة»<sup>(۲)</sup>

(آفت زمامداران، ضعف - بینش، بصیرت، و یا اقدام - سیاسی است.)

- «سوء التدبیر سبب التدمیر»<sup>(۳)</sup>

(تدبیر نادرست باعث تخریب امور می‌شود.)

البته بدهی است که علی‌رغم اتصاف رهبر به چنین صفاتی در حد اعلی و اکثر، به هیچ وجه چنین مقامی بی‌نیاز از مشورت و دریافت نظرات کارشناسان و صاحب‌نظران و آگاهان به مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و... نیست و اساساً به دلیل کثرت و تنوع مسائل مربوط به مدیریت اجتماعی و سیاسی، هیچ پادشاه، رئیس‌جمهور یا رهبری در دنیای امروز نمی‌تواند به تنهایی و با تکیه بر رأی و نظر خود این مهم را به انجام برساند. به همین خاطر است که در منابع دینی، رهبری در نظام مردم‌سالاری موظف است بنا بر آیه‌ی شریفه‌ی «و شاورهم فی الامر»، در امور مهم سیاسی و اجتماعی با مردم و صاحب‌نظران شور و مشورت به عمل آورد و پیامبر عظیم‌الشان اسلام نیز - که عقل کل و پیامبر خاتم بود - بر همین مبنا در موارد

۱. اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲. غرزالحکم، حدیث ۳۹۳۱

۳. غرزالحکم، حدیث ۵۵۷۱

متعددی به مشورت با اصحاب و یاران خود می‌پرداخت و به نظرات کارشناسی آنها ارجح می‌گذاشت و برای ایشان و دیدگاه‌هایشان احترام قائل می‌شد.

آنچه که ذکر آن در اینجا ضروری بنظر می‌رسد اینست که علت تفاوت اساسی صفات و شرایط رهبری در نظام مردم سالاری دینی با نظام‌های دموکراتیک غربی در اینست که این دو نظام از لحاظ وظایف و رسالت‌ها و اهداف حکومتی، تفاوت‌هایی بنیادین با یکدیگر دارند؛ در نظام‌های دموکراتیک غربی، وظیفه و مأموریت فردی که در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد، صرفاً اجرای خواست و نظر اکثریت و فراهم کردن نیازها و مطالبات مادی آنها از قبیل تأمین آب و نان و مسکن و بهداشت و امنیت و... می‌باشد و هیچ رسالت دیگری را بر عهده ندارد و لذا هیچ گونه فضیلتی هم جز کسب رأی و نظر اکثریت برای او در نظر گرفته نمی‌شود. این در حالی که در حکومت مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی)، رهبر جامعه‌ی اسلامی موظف است که علاوه بر فراهم کردن و تأمین نیازهای مادی جامعه - که در بالا بدانها اشارت شد - زمینه‌های لازم را جهت رشد و تعالی فضایل اخلاقی و انسانی و ارتقاء ارزشهای معنوی در جامعه فراهم نماید و بدین ترتیب نه تنها خود باید متخلق به این فضایل و کمالات در حد اعلی باشد، بلکه می‌بایستی قدرت، توان، علم و بصیرت کافی را برای رساندن جامعه به چنین مراتب والایی دارا باشد. به خاطر وجود همین اختلاف ماهوی در اهداف حکومت و سیاست است که معیارهای انتخاب و گزینش زمامدار در اسلام و نظام مردم سالار دینی با مکاتب و نظام‌های سیاسی دیگر، تفاوتی بنیادین پیدا می‌کند. این اختلاف اساسی، نشأت گرفته از تفاوتی است که

بین فلسفه‌ی سیاسی اسلام و فلسفه‌ی سیاسی نظام‌های دموکراتیک غربی وجود دارد و از پاسخ‌هایی متفاوت به سئوالاتی اساسی که در این عرصه مطرح می‌گردند سرچشمه می‌گیرد، سئوالاتی مانند این که؛ هدف حکومت چیست؟ سعادت به چه معنایی است؟ حکومت مطلوب چه ویژگی‌هایی دارد؟ هدف انسان از زندگی چیست؟ سعادت چگونه حاصل می‌شود؟ حاکمیت از کجا ناشی می‌گردد؟ از چه کسی باید اطاعت کرد؟ و...

در پایان این بخش باید یادآوری نمود که در نظام مردم سالار دینی، رهبری نه تنها باید در ابتدا و در هنگام انتخاب شدن به این مقام، دارای چنین صفات و ویژگی‌های متعالی باشد بلکه در ادامه نیز باید همین صفات و شرایط را همچنان در عالی‌ترین حالت دارا بوده و حفظ نماید. به عبارت دیگر، رهبری هم در مقام ثبوت و هم در مقام اثبات باید وجود و استمرار خصوصیات مذکور را به منصفه ظهور رساند. (در بخش چهارم این مقاله نشان داده خواهد شد که چگونه خبرگان رهبری در هر دو مقام مذکور - ثبوت و اثبات - بر وجود و استمرار شرایط مورد نظر در رهبری، نظارت و کنترل لازم را به عمل می‌آورند.)

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله‌های علوم انسانی  
بخش دوم:

## روش‌های تعیین رهبر در مردم سالاری دینی و مقایسه‌ی

### آن با دموکراسی‌های غربی

در این بخش، مقایسه‌ای در خصوص شیوه‌های تعیین و انتخاب بالاترین مقام حکومتی در نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی) و نظام‌های دموکراتیک غربی به عمل خواهد آمد تا مشخص شود که در

کدامیک از این دو نوع نظام سیاسی مکانیسم‌های دقیق‌تر، عقلانی‌تر و منطقی‌تری برای انتخاب فردی که در رأس هرم قدرت قرار خواهد گرفت، در نظر گرفته شده است. مدعای این بخش نیز اینست که در نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی)، با تعبیه‌ی نهادها و مکانیسم‌های دقیق، تلاش فوق‌العاده‌ای به عمل آمده است تا رهبری در عین حالیکه می‌بایستی از صفات و شرایطی متعالی برخوردار باشد، به شیوه‌ای دقیق و عقلانی و در عین حال مردمی و دموکراتیک، تعیین شود تا احتمال هرگونه سوءاستفاده، خطا و فساد، و انحراف در این مقام به حداقل ممکن کاهش پیدا کند. اما قبل از بررسی این شیوه‌ها، نهادها و مکانیسم‌ها؛ لازم است تا در اینجا نظری مختصر به روش‌های تعیین عالی‌ترین مقام حکومتی در تعدادی از دموکراسی‌های غربی داشته باشیم.

همان‌گونه که در بخش اول گفته شد، رسیدن به سن معین، یا اقامت به مدت مشخصی در کشور مورد نظر، یا داشتن تابعیت آن کشور، از جمله مهمترین شرایطی هستند که برای نامزدی بالاترین مقام حکومتی در دموکراسی‌های غربی در نظر گرفته می‌شوند. اما در خصوص چگونگی تعیین فردی برای دستیابی به چنین مقامی، باید گفت که در نظام‌های دموکراتیک، یا احزاب عمده و قدرتمندی که اکثریت کرسیها را در مجلس در دست خود دارند، فردی را به عنوان رئیس قوه‌ی مجریه معرفی می‌کنند که در این صورت معمولاً مقام ریاست جمهوری صرفاً تشریفاتی و فاقد اختیارات گسترده‌ی اجرایی است و نخست‌وزیر منتخب پارلمان، قدرت اجرایی اصلی را در دست دارد (نظام‌های پارلمانی)؛ و یا این که معمولاً همه‌ی افرادی که کاندیدای دستیابی به پست ریاست جمهوری هستند، در

فهرست نامزدهای این پست ثبت نام می‌کنند و سپس در انتخاباتی یک مرحله‌ای یا دو مرحله‌ای با رأی مستقیم مردم به این مقام دست می‌یابند (نظامهای ریاستی).

در ایالات متحده‌ی آمریکا، برای این که کاندیدایی بتواند شانس انتخاب شدن به ریاست جمهوری را داشته باشد، باید از طرف یکی از دو حزب بزرگ و عمده‌ی آمریکا (حزب دموکرات یا حزب جمهوری خواه) کاندیدا شده باشد و عملاً کسی که خارج از این دو حزب عمده کاندیدا شده باشد، هیچ شانسی برای انتخاب شدن نخواهد داشت. کاندیداهای احزاب مذکور نیز توسط کنوانسیون‌ی مرکب از نمایندگان حزبی ایالات مختلف، انتخاب و معرفی می‌شوند و البته در این روش، اقدامات غیر دموکراتیک فراوانی نیز از زد و بندهای سیاسی و داد و ستدهای اقتصادی ورد و بدل کردن امتیازات مختلف، انجام می‌پذیرد و سرمایه‌گذاری‌های مالی و هزینه‌های تبلیغاتی عظیمی نیز در این راه صورت می‌پذیرد و طبیعتاً بخصوص با توجه به این که معیارهای اخلاقی و ارزشی و حتی تخصصی چندانی در این زمینه مدنظر قرار داده نمی‌شوند و تنها منافع اقتصادی و مصالح حزبی و جناحی گروه‌های حمایت‌کننده‌ی کاندیدای مورد نظر لحاظ می‌گردند، لذا احتمال دستیابی افراد فاقد صلاحیت و یا فرصت طلب به مقام ریاست جمهوری نیز اساساً به هیچ وجه منتفی نخواهد بود.

در فرانسه، رئیس جمهور قدرت خود را بر مبنای انتخابات مستقیم کسب می‌کند. وی که ابتدا طبق قانون اساسی سال ۱۹۵۸ برای مدت ۷ سال از طرف یک هیأت انتخاباتی ۹۰ نفری به ریاست جمهوری برگزیده می‌شد، با اصلاح قانون اساسی در سال ۱۹۶۲ که به تصویب عمومی رسید، در یک

انتخاب عمومی مستقیم و با اکثریت مطلق آراء برگزیده می‌شود. از جمله شرایطی که برای کاندیدای ریاست جمهوری در فرانسه در نظر گرفته شده، اینست که چنین فردی باید حداقل از جانب ۱۰۰ نفر از اتباع فرانسه که عضویت پارلمان یا شورای اقتصادی یا شورای عمومی شهر را داشته و یا شهردار انتخابی باشند، در حداقل ۱۰ ایالت سرزمین اصلی فرانسه یا سرزمینهای ماوراء بحار آن معرفی و تأیید صلاحیت شده باشد. چنانچه در دور اول اکثریت مطلق برای هیچیک از کاندیداها حاصل نشود، انتخابات به دور دوم کشیده می‌شود و در دور دوم فقط دو نفر از کاندیداها که در دور اول بیش از کاندیداهای دیگر رأی آورده‌اند می‌توانند به عنوان نامزد ریاست جمهوری در انتخابات شرکت کنند که در نهایت یکی از آن دو در دور دوم با رأی مستقیم مردم به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب می‌شود.<sup>(۱)</sup>

در کشور ژاپن، بالاترین مقام حکومتی امپراتور است که بصورتی موروثی در این جایگاه قرار می‌گیرد و مقامی تشریفاتی است. در عین حال، نخست وزیر ژاپن بالاترین مقام اجرایی ژاپن و رئیس دولت است که توسط مجلس - که عالیترین ارگان حکومتی ژاپن محسوب می‌گردد - و از بین اعضای آن تعیین می‌گردد. (اصول ۱، ۲، ۴۱، ۶۷ قانون اساسی ژاپن)

براساس قانون اساسی فدراسیون روسیه، رئیس جمهور فدراسیون روسیه، رئیس دولت محسوب می‌شود (ماده ۸۰). وی توسط اتباع فدراسیون روسیه برای مدت ۴ سال براساس حق انتخاباتی عمومی، برابر و مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شود. هر یک از اتباع فدراسیون روسیه که

۱. دکتر سیدجلال الدین مدنی: حقوق اساسی تطبیقی، کتابخانه گنج دانش، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۰۳.

بیش از ۳۵ سال سن داشته باشد، ممکن است به مقام ریاست جمهوری انتخاب شود؛ مشروط بر این که اقامت دائم او در روسیه کمتر از ۱۰ سال نباشد (ماده ۸۱).<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه می‌شود، در اکثر دموکراسی‌های غربی، نه تنها سخت‌گیری و دقت نظر چندانی در خصوص در نظر گرفتن صفات و شرایطی متعالی برای بالاترین مقام حکومتی، به عمل نمی‌آید، بلکه شیوه‌های انتخاب چنین فردی نیز چندان منطقی و دقیق نیستند، لذا احتمال دستیابی فرصت طلبان و افراد ناصالح به رأس هرم قدرت نه تنها منتفی نیست بلکه کاملاً قابل اعتنا و ممکن می‌باشد.

اینک پس از بیان نمونه‌هایی از شیوه‌ها و روش‌های تعیین بالاترین مقامات حکومتی در دموکراسی‌های غربی، به بیان شیوه‌ها و مکانیسم‌های تعیین رهبری در نظام مردم‌سالاری دینی (جمهوری اسلامی) می‌پردازیم. در ابتدا مجدداً بر این نکته تأکید می‌شود که در این نظام، مطابق اصول پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی - همان طور که در بخش اول این مقاله گفته شد - صفات و شرایطی متعالی برای افرادی که قرار است در جایگاه مهم رهبری جامعه‌ی اسلامی قرار گیرند، در نظر گرفته شده است، لذا از لحاظ قانونی و شرعی، دینداران جامعه‌ی اسلامی موظف شده‌اند که با مکانیسم‌های خاصی که حداکثر اطمینان را ایجاد کنند، فرد واجد شرایط مذکور را مورد شناسایی و تعیین قرار دهند. در واقع به عبارتی می‌توان گفت که صفات و شرایطی که توسط شارع مقدس برای رهبری جامعه‌ی اسلامی در زمان

غیبت در نظر گرفته شده است، صفات و شرایطی کلی است که تعیین و شناسایی مصادیق آن به عهده‌ی خود مردم گذارده شده است که باشیوه‌هایی که اطمینان آور باشند، آن مصادیق را پیدا کنند و این امر کاملاً با مسأله‌ی مردم سالاری سازگاری دارد.<sup>(۱)</sup> به عبارت دیگر، دین با بیان شرایط و صفات مورد نظر برای رهبری در عصر غیبت، فرد یا شخص بخصوصی را به این مقام منصوب نکرده بلکه با نصب عام همه‌ی واجدین شرایط به این مقام، از طریق بیان اوصاف و ویژگی‌ها، تعیین مصداق واقعی شرایط مذکور را به مردم واگذار کرده است. بدین ترتیب، تعیین صفات و شرایط برای فردی که در رأس هرم قدرت قرار خواهد گرفت، امری است که در همه‌ی نظام‌های سیاسی با دقت کمتر یا زیادتری به چشم می‌خورد و در همه‌ی جوامع، شرایطی برای انتخاب شوندگان در نظر گرفته می‌شود و این امر منافاتی با مردم سالاری نخواهد داشت.

از آنجایی که تعیین مصداق شرایط تعیین شده برای رهبری در نظام مردم سالار دینی (جمهوری اسلامی)، کاری تخصصی و محتاج نظر کارشناسان و صاحب نظران است، لذا در این نظام، رهبری بصورتی دو مرحله‌ای تعیین می‌شود؛ یعنی ابتدا مردم بصورتی دموکراتیک و با رأی مستقیم خود افرادی

۱. در نظام مردم سالاری دینی، اعتقادی واقعی به نقش و جایگاه مردم در قبال مسأله‌ی حاکمیت وجود دارد. بر این مبنا، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است (اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) بدین ترتیب از این منظر، نگاه به مردم و جایگاه آنها در سیاست و حکومت، نگاهی ایزاری و صوری نیست. لذا نقش و حضور مردم در حکومت مردم سالاری دینی، حضوری تشریفاتی نیست بلکه تأثیری عمیق و تعیین کننده در گرایش‌ها و رفتارهای نظام سیاسی ایجاد می‌کند.



کارشناس و خبره را - که خود باید دارای ویژگیهای مشخصی باشند و برای آنها نیز شرایط سنگینی در نظر گرفته شده است - انتخاب کنند تا این کارشناسان، در مرحله‌ی بعد، مصداق واجد شرایط رهبری را پیدا کنند. در واقع، خبرگان، مصداق ولایت فقیه را کشف و شناسایی و یا به عبارتی، تعیین می‌نمایند. برتری چنین روش غیرمستقیمی، در انتخاب رهبری توسط کارشناسان و خبرگان، بر روش‌های مستقیم انتخاب بالاترین مقام حکومتی - که در جوامع دموکراتیک غربی صورت می‌گیرد - بسیار واضح و آشکار است. بدیهی است که ضریب احتمال خطای چنین روشی بسیار پایین‌تر از شیوه‌هایی است که در آنها، رهبر یا رئیس جمهور با رأی مستقیم همه‌ی توده‌های مردم انتخاب می‌شود. در این روش، صاحب‌نظرانی که خود از جمله کارشناسان و خبرگان محسوب می‌شوند و با شرایط سختی انتخاب شده‌اند، از جانب مردم مأموریت پیدا می‌کنند تا براساس دانش، آگاهی، تخصص و دینداری و تعهد خود، امر خطیر تعیین رهبری را به انجام برسانند.<sup>(۱)</sup> نکته‌ی بسیار مهمی که در اینجا ذکر آن بسیار ضروری می‌نماید و متأسفانه کمتر بدان توجه شده، اینست که در نظام مردم‌سالاری دینی

۱. حتی برخی از صاحب‌نظران معتقدند که «براساس موازین اسلامی، صحیح‌تر اینست که حتی انتخاب سایر مقامات هم چند مرحله‌ای باشد و هر کسی واقعاً در موضوعی رأی و شهادت بدهد که تخصص آن را دارد و در موضوعی که صلاحیت و تخصص آن را ندارد، شهادت و رأی ندهد و کار را با اختیار خود به کارشناسان واگذار و موکول کند؛ که در اینصورت قطعاً مصالح جامعه بهتر تعیین می‌شود و از هر جهت هم عقلایی‌تر است و هم با موازین شرعی تطبیق بیشتری دارد، اما انجام چنین کاری تمهیدات فراوانی را می‌طلبد و در حال حاضر نیز جامعه آمادگی اجرای آنرا ندارد.» رجوع شود به: محمدتقی مصباح یزدی: «جایگاه فقهی - حقوقی مجلس خبرگان»، مجله‌ی حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۷، ص ۵۲.

(جمهوری اسلامی)، دستیابی به مقام رهبری کاندیدایی نیست؛ یعنی فرد یا افرادی شخصاً یا توسط احزاب و گروه‌های سیاسی برای دستیابی به چنین مقامی کاندیدا نمی‌شوند تا مردم بصورت مستقیم و یا به شکل غیرمستقیم از بین کاندیداهای مذکور، یکی را به رهبری برگزینند. این امر نیز (علاوه بر تعیین صفات و شرایط حداکثری برای رهبری، و تعیین مصداق این شرایط توسط گروهی از کارشناسان و صاحب نظران) بر سلامت، اتقان، و اطمینان مسأله‌ی تعیین رهبری در مردم سالاری دینی می‌افزاید. در نظام‌های دموکراتیک غربی که افرادی برای دستیابی به رأس هرم قدرت، کاندیدا می‌شوند یا توسط احزاب و گروه‌هایی معرفی و نامزد می‌گردند، همواره این احتمال جدی وجود دارد که قدرت طلبان و فرصت طلبانی هم در بین آنها وجود داشته باشند که برای دستیابی به قدرت، ثروت، موقعیت، و بهره‌برداری شخصی یا گروهی از امکانات قرار گرفتن در رأس قدرت، وارد صحنه‌ی سیاست و انتخابات شده باشند و از آنجایی هم که انتخاب یکی از آنها توسط مردم عادی جامعه صورت می‌پذیرد، لذا همواره این امکان وجود دارد که مردم؛ فردی نالایق، ناشایست، قدرت طلب و ناصالح را - که چه بسا با استفاده از عوام فریبی، تبلیغات، دروغ و نیرنگ و پول سالاری، اعتماد و اطمینان مردم را جلب کرده باشد - به رأس قدرت برسانند.

بدین ترتیب، کاندیدایی نبودن دستیابی به رهبری در مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی)، و لزوم تعیین وی توسط مجمعی از کارشناسان متعهد و متخصص، این احتمال را که قدرت طلبان و فرصت طلبانی برای دستیابی به چنین مقامی هجوم بیاورند، کاملاً منتفی می‌سازد و برتری این شیوه را بر روشهایی که در آنها، افراد یا شخصاً یا توسط احزاب و جناحهای سیاسی

برای دستیابی به رأس هرم قدرت کاندیدا می‌شوند، بخوبی نشان می‌دهد. از سوی دیگر، صفات و شرایط دشواری که باید در رهبری موجود باشند نیز خود ضمانت بسیار مهمی در جلوگیری از احتمال انحراف اوست. دقت و سخت‌گیری خبرگان در شناخت افرادی که باید واجد این شرایط باشند نیز، امتیاز این شیوه را بر سیستمهای انتخاباتی دیگری که در آنها صرفاً بر تبلیغات، پول سالاری، و حزبی بودن کاندیدا تأکید به عمل می‌آید، به اثبات می‌رساند.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که مجلس خبرگان، یک نهاد کارشناسی کاملاً مستقل است<sup>(۱)</sup> که برای انتخاب اعضای آن نیز شرایط سخت و دشواری در نظر گرفته شده است. ماده ۲ قانون انتخاب و شرایط خبرگان مصوب ۱۰/۷/۵۹ (که در تیرماه ۱۳۶۹ نیز مورد بازنگری قرار گرفت)، شرایط خبرگان منتخب مردم را چنین اعلام می‌دارد:

(الف) اشتها به دیانت و وثوق و شایستگی اخلاقی،

(ب) اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد،

(ج) بینش سیاسی و اجتماعی و آشنایی با مسائل سیاسی روز،

(د) معتقد بودن به نظام جمهوری اسلامی ایران،

۱. ذیل اصل ۱۰۸ قانون اساسی بخوبی مسأله‌ی استقلال مجلس خبرگان را از هر شخصیت یا نهادی به اثبات می‌رساند:

«... از آن پس، هرگونه تفسیر و تجدیدنظر در این قانون (قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آئین‌نامه‌ی داخلی جلسات آنان) و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.»

ه) نداشتن سوابق سوءسیاسی و اجتماعی.

در نظر گرفتن شرایط سنگین فوق برای نمایندگان مجلس خبرگان نیز می تواند احتمال بروز خطا، انحراف و اشتباه را در این مجلس و تصمیمات خطیر آن، به حداقل ممکن کاهش دهد. لازم به ذکر است که عده نمایندگان مجلس خبرگان، با در نظر گرفتن جمعیت هر استان، به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت، یک نفر می باشد. نمایندگان این مجلس برای مدت ۸ سال با اکثریت نسبی آراء شرکت کنندگان انتخاب می شوند و رأی گیری بصورت مخفی و بطور مستقیم انجام می گیرد.

بنابراین، از آنجایی که همه ی مردم از قدرت تشخیص کافی و توان کارشناسی لازم برای شناخت فقهی جامع شرایط و فرد صالح برای رهبری برخوردار نیستند، لذا در این امر مهم به کارشناسان و یا به عبارتی به خبرگان مراجعه می نمایند. اساساً تشخیص اوصاف و شرایط رهبری برای عامه ی مردم بسیار دشوار و حتی غیرممکن است و لذا سیره ی همیشگی عقلا و دینداران در موارد اینچنینی؛ مراجعه به خبرگان و کارشناسان بوده است. مجلس خبرگان، نهادی کاملاً مستقل است و قدرت آن از مردم و از اراده ی عمومی آنان ناشی می شود و به هیچ کدام از قوای سه گانه (قضائیه، مجریه، مقننه) و حتی به شورای نگهبان و یا رهبری وابستگی ندارد و وامدار هیچ یک از آنها نیست و هیچ قوه ای هم - حتی رهبری - نمی تواند در کار آن اعمال نفوذ کند و همان گونه که در ذیل اصل ۱۰۸ قانون اساسی مورد اشاره قرار گرفته است، این نهاد در تنظیم، تفسیر یا تجدیدنظر قوانین مربوط به خود و آیین نامه ی داخلی خویش، استقلال کامل دارد، یعنی این مجلس هم در تدوین و تصویب آیین نامه های داخلی خود و مقرارت مربوط به خود آن، هم

منبع تقنین است و هم در این مرجع بودن مستقل است؛ یعنی نه تنها نیازی به بررسی نهایی شورای نگهبان ندارد بلکه حتی محتاج به تصویب نهایی رهبری هم نخواهد بود؛ برخلاف مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام که باید به تأیید نهایی مقام رهبری برسد (ذیل اصل ۱۱۲). از اینجا استقلال مجلس خبرگان در تقنین قوانین مربوط به خود و بی‌نیازی آن از هر نهاد دیگر، ارگان و مقامی - حتی مقام رهبری - معلوم می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

مسئولیت خبرگان در شناخت رهبر و معرفی او به مردم را می‌توان از باب شهادت خبره مورد بررسی قرار داد که به دلیل خبره و صاحب‌نظر بودن نسبت به این مسأله‌ی حیاتی و مورد اختلاف، و یا بخاطر عدم شناخت مردم عادی جامعه، باید فرد واجد شرایط رهبری را شناخته و به مردم معرفی نمایند و تخلف از این مسئولیت، «کتمان شهادت»، و «کتمان حق»، و «تلبیس حق به باطل» و «کتمان آیت الله» و «کتمان هدایت» و نیز «کتمان فضل الهی» محسوب خواهد شد که در قرآن سخت مورد نکوهش و نهی قرار گرفته است.<sup>(۲)</sup>

لذا شهادت خبره در توثیق (تعیین صلاحیت) رهبری، از حجیت شرعی و عقلی برخوردار خواهد بود. از اینرو براساس اصل ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛

«... تعیین رهبر به عهده‌ی خبرگان منتخب مردم است. خبرگان

رهبری درباره‌ی همه‌ی فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و

۱. عبدالله جوادی آملی: «جایگاه فقهی - حقوقی مجلس خبرگان»، مجله حکومت

اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۲.

۲. عباسعلی عمید زنجانی: فقه سیاسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۴۳.

یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند. هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت، یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه‌ی مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.»

بنابراین، مجلس خبرگان برای شناخت و تعیین رهبری با توجه به اصول پنجم و یکصد و نهم پس از شناسایی فقهای واجد شرایط، به بررسی و مشورت می‌پردازند تا صالح‌ترین فرد را برای این مقام تعیین نمایند. اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز با بیان شرایط «اعلمیت»، «مقبولیت» و «برجستگی خاص»، خبرگان را برای این اقدام مهم دلالت و راهنمایی نموده است: منظور از «اعلمیت» صرفاً اعلمیت فقهی و استنباط احکام نیست بلکه اعلمیت در تمامی مسائل فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی مورد نظر است.

اما در خصوص «مقبولیت عامه»؛ منظور آنست که فرد واجد شرایط رهبری، در بین سایرین از لحاظ اخلاقی، نفوذ اجتماعی، حسن شهرت، تقوا، کیاست و غیره آنچنان چهره‌ی مطلوب و شاخصی داشته باشد که توجه عامه‌ی مردم را به خود جلب نموده باشد. در خصوص «برجستگی خاص» نیز باید گفت که ممکن است فرد واجد شرایط رهبری در یکی از شرایط علمی، اخلاقی، و سیاسی مذکور در اصل ۱۰۹ در بین همگنان خود

کاملاً شاخص و مورد توجه خواص خبرگان یا عوام جامعه باشد.<sup>(۱)</sup> از آنجایی که بررسی و شناخت واجدین شرایط رهبری کاری تخصصی و محتاج دقت نظر و بررسی‌های طولانی مدت در خصوص صفات، ویژگی‌ها، و رفتارهای آنها می‌باشد، لذا براساس ماده ۱۷ آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس خبرگان مصوب تیرماه ۱۳۶۲، این مجلس موظف شده است تا با ایجاد کمیسیونی مرکب از ۱۵ نفر از نمایندگان خود، واجدین شرایط رهبری و افرادی را که در مظان رهبری قرار دارند مورد شناسایی و ارزیابی قرار دهند تا در صورت لزوم و در مواقع اضطراری آمادگی‌های لازم را برای جایگزینی رهبری موجود با فرد واجد شرایط و صالحتر دیگری، دارا باشند.<sup>(۲)</sup>

بحثی که در اینجا مطرح می‌شود، به دو نظریه‌ای مربوط می‌گردد که در این خصوص - یعنی تعیین و معرفی رهبر توسط خبرگان به مردم - مطرح شده‌اند و عبارتند از: نظریه‌ی نصب و نظریه‌ی انتخاب.

به عبارت دیگر، بحث بر سر اینست که آیا خبرگان، رهبر واجد شرایط را انتخاب کرده و با این انتخاب به او مشروعیت می‌بخشند یا این که، خبرگان فرد واجد شرایط رهبری را کشف کرده و مشروعیت موجود او را صرفاً مورد شناسایی و معرفی قرار می‌دهند؟

۱. دکتر سیدمحمد هاشمی: **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران**، نشر دادگستر، تهران، ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۵۹ - ۵۸.

۲. ماده ۱۷ آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس خبرگان مصوب ۱۳۶۲/۴/۲۷: «به منظور آمادگی خبرگان برای اجرای اصل ۱۰۷ و شناخت حدود و شرایط مذکور در اصل ۱۰۹ قانون اساسی، کمیسیونی مرکب از ۱۵ نفر از نمایندگان تشکیل می‌شود تا درباره‌ی همه‌ی مسائل مربوط تحقیق کند و درباره‌ی همه‌ی کسانی که در مظان رهبری قرار دارند بررسی به عمل آورد. تا مورد استفاده و بررسی خبرگان واقع شود.»

بر اساس نظریه‌ی انتخاب، هیچ یک از فقها از طریق ائمه علیهم السلام به مقام ولایت منصوب نشده‌اند بلکه فقها صرفاً به عنوان افرادی واجد شرایط رهبری و زعامت جامعه اسلامی معرفی و کاندیدا گردیده‌اند و لذا این خود مردم هستند که اولاً واجد حاکمیت و ولایت می‌باشند و ثانیاً با انتخاب یکی از فقها - بصورت مستقیم یا غیرمستقیم - حاکمیت و ولایت را به او تفویض می‌کنند. این در حالی است که طبق نظریه‌ی انتصاب، که نظریه‌ی مختار این مقاله می‌باشد، خبرگان نقشی کارشناسانه دارند؛ یعنی وظیفه‌ی شناسایی، کشف، و معرفی رهبر را بر عهده می‌گیرند و در واقع بر صلاحیت و شایستگی فقیه جامع‌الشرایطی که خصوصیات و صفات او از طرف ائمه علیهم السلام برای رهبری امت اسلامی ارائه شده، شهادت می‌دهند؛ لذا ولایت و مشروعیت موجود او را صرفاً شناسایی و کشف کرده و سپس او را به مردم معرفی می‌نمایند.

بدین ترتیب طبق نظریه‌ی انتخاب، خبرگان نقشی واسطه‌ای دارند؛ یعنی امانتی را که مردم به خبرگان سپرده‌اند (مشروعیت)، با انتخاب رهبری به او می‌سپارند و در واقع رساننده و اعطاکننده‌ی مشروعیتی (به رهبر) هستند که از جانب مردم در اختیار آنها قرار گرفته است. اما بر اساس نظریه‌ی نصب، انتخاب ولیّ فقیه (رهبر) توسط خبرگان و اقبال و اطاعت مردم نسبت به چنین رهبری، مشروعیت و ولایت او را از مرحله‌ی ثبوت به مرحله اثبات رساننده و از قوه به فعل در می‌آورد؛ چنان که کسی که دارای علم و تخصص پزشکی است، طبعاً صلاحیت طبابت بیماران را دارد، چه مردم به او مراجعه کنند یا نکنند. اما اگر مردم بیمار به او مراجعه نمودند، طبابت و پزشک بودن او از قوه به فعل در می‌آید نه این که مراجعه‌ی مردم، او را



طیب کرده باشد و سمت طبابت را مردم به او اعطا کرده باشند؛ کما این که عدم مراجعه‌ی مردم به چنین پزشکی نیز قابلیت طبابت او را مخدوش نخواهد کرد.

از اینرو، مطابق نظریه‌ی نصب، ائمه علیهم السلام همه‌ی فقهای جامع‌الشرایط را واجد ولایت و محق بر عهده‌دار شدن اداره‌ی امور سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی دانسته‌اند و بصورتی کلی از طریق نصب عام، آنان را به مقام ولایت بر امت اسلامی منصوب نموده‌اند؛ اما از آنجایی که تعدد رهبری، خود موجب از بین رفتن انتظام جامعه‌ی اسلامی خواهد شد، لذا تعیین یکی از فقهای جامع‌الشرایط به عهده‌ی مردم گذارده شده و آن فقیهی که ولایت او توسط مردم تعیین پیدا کند، می‌تواند زعامت جامعه‌ی دینداران را عهده‌دار شود. لذا این مردم هستند که خود مستقیماً یا بصورت غیرمستقیم (از طریق کارشناسان و خبرگان) در فعلیت بخشیدن به ولایت یکی از فقهای جامع‌الشرایط نقشی اساسی ایفا می‌کنند و حکومت و ولایت را که یک امانت الهی است - که خداوند حاکم علی‌الاطلاق آن را به خلیفه و جانشین خود در زمین، یعنی انسان تفویض نموده است (اصل ۵۶ قانون اساسی) - به یکی از کسانی که از سوی ائمه علیهم السلام به مقام ولایت منصوب شده است، می‌سپارند و در واقع مقبولیت ایجاد شده را به مشروعیت موجود او اضافه می‌نمایند.

بنابراین، وظیفه‌ی مجلس خبرگان، جعل مقام رهبری یا اعطای آن مقام مجعول به فقیه جامع‌الشرایط نیست؛ بلکه طبق ادله‌ی نصب، چنین مقامی برای فقیه جامع‌الشرایط جعل شده و به شخصیت حقوقی فقیه نه به شخصیت حقیقی او (یعنی به سمت فقاہت و عدالت او نه به شخص وی)

اعطا شده است و هیچکدام از این دو کار (یعنی جعل اصل مقام و اعطای آن) از اختیارات یا وظایف مجلس خبرگان نیست بلکه وظیفه‌ی آن فقط تشخیص تحقق شرایط مزبور در شخص فقیه و اعلام نظر کارشناسی در این باره است، یعنی کشف اجتماع شرایط مزبور در شخص خاص.<sup>(۱)</sup>

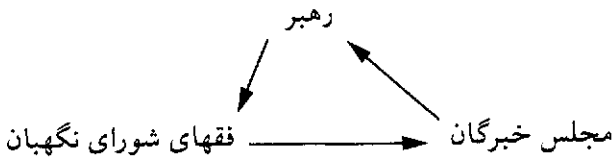
عقل و منطق حکم می‌کند که بپذیریم شیوه‌ی انتخاب رهبری در نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی) یکی از دقیق‌ترین و در عین حال قابل اعتمادترین روشهایی است که احتمال خطا و اشتباه و انحراف در آن به طرزی اساسی کاهش پیدا می‌کند. بدین ترتیب، در مردم سالاری دینی، مردمی که حاکمیت کلی دین را در تمام امور پذیرفته‌اند و به موازین و مبانی آن در خصوص تأسیس حکومت و شرایط مربوط به زمامداران پایبند می‌باشند، به منظور حصول حداکثر اطمینان از رعایت این موازین و شرایط، بصورتی دموکراتیک، آگاهانه و آزادانه؛ کارشناسان، متخصصین و دین شناسان آگاه و متعهدی را برای شناسایی فردی که در رأس نظام دینی قرار خواهد گرفت، انتخاب می‌کنند تا آنان با دقت و کنکاشی عمیق و با بررسی‌های کارشناسی همه جانبه‌ای که انجام می‌دهند، فردی عادل، باتقوا، دیندار و دین شناس و در عین حال؛ مدیر، مدبّر، شجاع و دارای بینش سیاسی را به عنوان صالح‌ترین فرد در این جایگاه خطیر قرار دهند. لذا می‌توان گفت که انتخاب خبرگان توسط مردم هم مبنای عقلایی و دینی دارد (از باب مراجعه به کارشناس و خبره و از باب مشورت و شهادت خبره) و هم منجر به این می‌شود که مردم خود را در امور سیاسی و اجتماعی و تعیین رهبری جامعه اسلامی سهیم و مؤثر بدانند و خود این مسأله نیز در نهایت به

افزایش مشارکت عمومی و تقویت مبانی مردم سالاری دینی می انجامد.

## پاسخ به «شبهه دوری» در انتخاب رهبری در جمهوری اسلامی ایران تقریر شبهه:

یکی از سئوالات و شبههاتی که در ارتباط با شیوهی انتخاب رهبری در نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی) مطرح شده است، و از آن به «شبهه ی دور» تعبیر گردیده است، ذکر این نکته است که روش انتخاب رهبری در جمهوری اسلامی به گونه ای است که مستلزم ایجاد یک «دور فلسفی» می گردد، لذا از آنجایی که «دور باطل است»، شیوهی انتخاب رهبری در جمهوری اسلامی نیز بر مبنای باطل قرار دارد.<sup>(۱)</sup> طرفداران این شبهه معتقدند؛ از آنجایی که فقهای شورای نگهبان مستقیماً توسط رهبر انتخاب می شوند و سپس تعیین صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان نیز متوقف بر نظر فقهای شورای نگهبان است، و در عین حال همین خبرگان - که صلاحیت آنها قبلاً توسط فقهای مذکور تأیید شده است - کارشناسایی و تعیین رهبر را انجام می دهند، لذا یک «دور فلسفی» کامل اتفاق می افتد که باطل است و بنابراین، نتیجه و حاصل آن نیز باطل خواهد بود:

۱. آقای دکتر سیدمحمد هاشمی در جلد دوم کتاب خود تحت عنوان «حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران» صفحه ۵۷، تشخیص صلاحیت علمی کاندیداهای عضویت در مجلس خبرگان رهبری توسط فقهای شورای نگهبان را - که خود منتخب رهبر می باشند - «دور فلسفی» می نامد و در پاورقی ۲ همان صفحه، «دور فلسفی» را به معنای «توقف شیء بر شیء» تعریف می کند! ایشان سپس دور فلسفی مذکور را شامل تبصره ۲ ماده ۲ قانون انتخابات و شرایط خبرگان نیز - که به موجب آن، کسانی که رهبر انقلاب صریحاً و یا بطور ضمنی اجتهاد آنان را تأیید کرده باشند، از نظر علمی نیاز به تشخیص فقهای شورای نگهبان نخواهند داشت - می داند.



### پاسخ به شبهه:

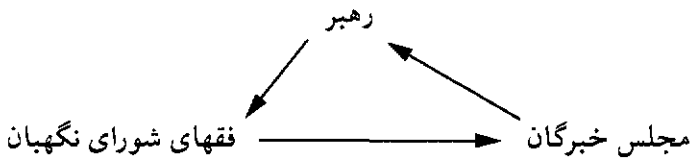
در پاسخ به «شبهه‌ی دور» از چند جنبه می‌توان بحث نمود:

۱- اساساً منظور از «دور فلسفی»، توقف متقابل وجود چیزی بر وجود چیز دیگری و بالعکس است. به عبارت دیگر، اگر وجود «الف» بر وجود «ب» متوقف باشد و در عین حال تحقق وجود «ب» نیز متوقف بر وجود «الف» باشد، این یک دور فلسفی باطل است. این در حالی است که ما در این شبهه، اساساً با متوقف بودن وجود یکی از این ارکان بر وجود دیگری - که متقابلاً وجود دیگری نیز بر وجود اولی متوقف باشد - مواجه نیستیم. بدین ترتیب، این گونه نیست که مثلاً وجود رهبری بر وجود شورای نگهبان و وجود شورای نگهبان بر وجود رهبری متوقف باشد و یا این که وجود شورای نگهبان و مجلس خبرگان متقابلاً بر وجود دیگری متوقف باشد. بنابراین، تعبیر از این موضوع به «دور فلسفی» از اساس اشکال دارد.

۲- آنچه که این شبهه مطرح می‌سازد و تعیین صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان توسط مرجعی به نام شورای نگهبان را مورد ایراد قرار می‌دهد؛ در واقع امر متداولی است که در همه‌ی جوامع و نظامهای سیاسی صورت می‌پذیرد و آن عبارتست از این که در همه‌ی نظام‌های انتخاباتی، مرجع یا فیلتری برای بررسی صلاحیت کاندیدها در نظر گرفته می‌شود،

بخصوص اگر آن کاندیداها برای عضویت در یک مجمع یا مجلس کارشناسی و تخصصی داوطلب شده باشند. در هیچ جای دنیا اجازه داده نمی شود که هر کسی که به زعم خود صلاحیت عضویت در یک مجلس تخصصی را دارد، بصورت اتوماتیک در فهرست کاندیداها قرار بگیرد؛ بلکه یک مرجع کارشناسی ابتدا ادعاها و صلاحیت های اولیه را بررسی کرده و سپس به او اجازه می دهند کاندیدا شود. آیا برای عضویت در سازمان نظام پزشکی یا کانون وکلای می توان هر کسی را که مدعی پزشک بودن یا دارا بودن پروانه ی وکالت است، بدون انجام بررسی های کارشناسی اولیه به عنوان کاندیدا به مردم معرفی کرد؟ آیا این خود عین خیانت به اعتماد و اطمینان مردم نخواهد بود؟ آیا نباید مدارک و مستندات این افراد و میزان آگاهیها و تخصص آنها توسط گروهی از کارشناسان مورد بررسی قرار داده شود؟ و آیا این بررسی اولیه ی مستندات و مدعیات این افراد، به معنای انتخاب آنها توسط مرجع بررسی کننده خواهد بود؟

بدین ترتیب، بررسی مدارک، مستندات و ادعاهای داوطلبین عضویت در مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان، اولاً امری متداول در سایر جوامع دنیاست و ثانیاً به هیچ وجه به معنای انتخاب نهایی آنها به عضویت مجلس خبرگان نیست و ثالثاً، در نهایت این مردم هستند که با انتخاباتی مستقیم و «دموکراتیک» افراد مورد اعتماد خود را به عنوان اعضای مجلس خبرگان رهبری برمیگزینند. لذا حتی اگر این شبهه را تحت عنوان «دور فلسفی» هم بپذیریم، این دور در رابطه بین فقهای شورای نگهبان و تأیید صلاحیت داوطلبین عضویت در مجلس خبرگان، قطع می گردد:



۳- فقه‌های شورای نگهبان، شش نفر از فقه‌های عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز هستند که توسط مقام رهبری انتخاب می‌شوند (اصل ۹۱ قانون اساسی). وجود و تحقق شرط فقاہت و عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان در این فقہا، ضمانتی اطمینان‌آور است که به خوبی می‌تواند شبهه‌ی تأیید یا عدم تأیید صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری را بر مبنای گرایش‌های جناحی و حزبی و یا منافع دنیوی، طرد نماید.

۴- مجلس خبرگان یک مجلس کاملاً مستقل است و اعتبار و مشروعیت اعضای آن، و اعتبار و مشروعیت اساس این مجلس و انعقاد آن، نیاز به تنفیذ، تصویب و تأیید رهبری هم ندارد. اگر هم صلاحیت داوطلبین عضویت در مجلس خبرگان باید به تأیید فقه‌های شورای نگهبان برسد، این قانونی است که خود این مجلس وضع و تصویب کرده است، نه آن که در قانون اساسی آمده باشد. بنابراین چنین حقی را خود مجلس خبرگان به عنوان یک مجلس مستقل، برای شورای نگهبان قائل شده است. توجه به اصول ۱۰۸ قانون اساسی، استقلال کامل مجلس خبرگان را از تمام نهادها و قوای دیگر - حتی از رهبری - بخوبی نشان می‌دهد. مجلس خبرگان در عین حال از شورای نگهبان نیز کاملاً مجزا و مستقل است و حتی اگر رهبر را هم عزل و برکنار کند، شورای نگهبان نمی‌تواند مانع آن شود و یا این مجلس را منحل کند؛ حتی رهبری نیز که والاترین مقام در جمهوری اسلامی محسوب

می‌گردد، قادر به انحلال مجلس خبرگان نیست.

۵- صفات و شرایط سنگینی که برای رهبری در نظر گرفته شده و مکانیسم دقیق و پیچیده‌ای که برای تعیین وی تنظیم شده است، این شبهه را که وی براساس منافع و مصالح فردی و شخصی خود به انتخاب فقهای شورای نگهبان اقدام کند، تا حد بسیار زیادی منتفی می‌کند و امکان فساد و انحراف را در او به حداقل ممکن می‌رساند. بخصوص اگر این نکته را در مورد رهبری مجدداً مورد نظر قرار دهیم که رهبری در نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی) کاندیدایی نیست و اساساً برای تعیین رهبری، انتخاباتی از بین داوطلبین صورت نمی‌گیرد که احتمالاً قدرت طلبان و فرصت طلبانی هم در بین کاندیداهای احراز رهبری نفوذ کنند؛ لذا به منظور رفع چنین احتمالی، خبرگان رهبری برای کشف و شناسایی فرد صالح برای رهبری، مأموریت پیدا می‌کنند و اصولاً افرادی را که برای دستیابی به چنین مقامی تلاش و تقلا می‌کنند، از همان ابتدا به کنار گذاشته و از رده‌ی حائزین شرایط خارج می‌سازند. بدین ترتیب می‌توان گفت که شیوه‌ی انتخاب رهبر در نظام مردم سالاری دینی جمهوری اسلامی به مراتب از سایر سیستم‌های انتخاب بالاترین مقام حکومتی، قابل اعتمادتر و اطمینان آورتر است.

۶- نمایندگی در مجلس خبرگان و عضویت در این مجلس، مقام و موقعیتی سیاسی یا اقتصادی برای افراد ایجاد نمی‌کند و شغل نیز محسوب نمی‌شود و اعضای مجلس خبرگان حتی برای عضویت در این مجلس نیز حقوق و امتیازات مادی دریافت نمی‌کنند. عضویت در این مجلس تنها ایجادکننده‌ی مسؤولیتی سنگین برای اعضای آن است. لذا عضویت در این مجلس، مقام و موقعیت و ثروتی برای نمایندگان آن ایجاد نمی‌کند و حتی در

صورت عزل رهبری توسط مجلس خبرگان، نه این مجلس منحل می‌شود و نه نمایندگان آن برکنار می‌شوند. نمایندگان خبرگان، دین شناسان و مجتهدینی آگاه و متعهد هستند که مسؤولیت قانونی و شرعی سنگینی را در انتخاب رهبری و در نظارت بر او برعهده گرفته‌اند. مجلس خبرگان همچنین شرعاً و قانوناً موظف است بر رفتار و صفات و شرایط رهبری نظارت کند (اصل ۱۱۱). بدین ترتیب، نمایندگی مجلس خبرگان یک مقام اجرایی یا پست مدیریتی یا ایجاد کننده‌ی موقعیت و درآمد اقتصادی نیست بلکه صرفاً مسؤولیتی سنگین برای انتخاب رهبر و نظارت بر رفتار و شرایط اوست و لذا این احتمال که خبرگان بخاطر حفظ مقام و موقعیت یا درآمد خود در مقابل رهبر ملاحظاتی داشته باشند، بخصوص با توجه به بُعد اخلاقی و اعتقادی آنها، کاملاً منتفی است.

۷- حتی اگر «شبهه‌ی دور» را هم با تساهل و تسامح بپذیریم و دور مطرح شده را قبول کنیم، از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که چون رهبری، فقهای شورای نگهبان را انتخاب می‌کند بنابراین همواره و لزوماً، فقهای شورای نگهبان در جهت منافع و خواست رهبری عمل خواهند کرد. و یا از این نکته که چون شورای نگهبان، مرجع تأیید صلاحیت داوطلبین عضویت در مجلس خبرگان است، بنابراین همواره مجلس خبرگان در جهت خواست و گرایشات شورای نگهبان گام خواهد برداشت و یا این که چون این مسیر از رهبری شروع می‌شود، در نهایت مجلس خبرگان هم درست تسلیم دستورات و اوامر رهبری خواهد بود و انحرافات وی را نادیده خواهد گرفت. این نتیجه‌گیری به هیچ وجه منطقی نیست و با ساختار سلسله مراتبی موجود در همه‌ی اجتماعات انسانی و سازمان‌های بشری منافات پیدا



می‌کند. اگر این نتیجه را بپذیریم، باید معتقد شویم که همه‌ی رده‌های پایینی ساختارها و سازمان‌ها و اجتماعات بشری باید همواره تابع و مطیع رده‌های بالایی باشند و تسلیم خواسته‌ها و منافع و گرایش‌ات آنان باشند! صرف این که مقام بالاتری، مقامات و مدیریتهای پایین‌تر را تعیین و یا انتخاب کند، دلیل نمی‌شود که مدیریتهای پائین‌تر یا مقامات اجرایی رده‌های زیرین، حتماً و لزوماً همواره تابع امیال و خواسته‌های مقامات بالاتر باشند و در مقابل انحرافات آنها سکوت کنند یا قانون را اساساً در مورد رده‌های بالاتر اجرا نکنند. در همه‌ی دنیا نظام قانونی و ساختار سلسله‌مراتبی از بالا به پایین جریان پیدا می‌کند؛ اما هیچ‌کس چنین شبهه‌ای را مطرح نمی‌کند که چون نظام سلسله‌مراتبی برقرار است پس رده‌های بالاتر از قانون و مقررات و نظارت و مجازات معاف خواهند بود. در همه‌ی دنیا، رؤسای جمهور؛ وزرا را انتخاب می‌کنند و وزرا؛ مدیران رده‌های پایین‌تر را تعیین می‌نمایند، اما دلیل نمی‌شود که رده‌های پایین‌تر، قانون و مقررات را در مورد رده‌های بالاتر اجرا نکنند. در همه‌ی جای دنیا یک مأمور پلیس راهنمایی می‌تواند در صورت تخلف، رئیس جمهور را جریمه کند یا یک وزیر در صورت سوءاستفاده ممکن است زندانی شود و یک مأمور جزء پلیس مراقبت از او را در زندان برعهده بگیرد و مانع فرار او از مجازات شود. در همه‌ی جای دنیا، مأمورین اداره‌ی مالیات و کارمندان رده‌ی پایین این سازمان، می‌توانند مالیات مقامات بالاتر را تعیین کرده و آنها را ملزم به پرداخت مالیات نمایند. در آمریکا، رئیس دیوان عالی کشور توسط رئیس جمهور تعیین می‌شود، اما همین رئیس دیوان عالی کشور می‌تواند رئیس جمهور را محاکمه کند. در جمهوری اسلامی طبق اصل ۱۰۷، رهبر به عنوان بالاترین مقام کشور، با

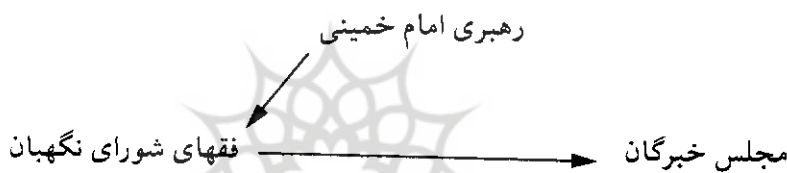
سایر افراد کشور در برابر قوانین مساوی اعلام شده است و طبق اصل ۱۴۲، رئیس قوه قضائیه - در عین حالی که توسط رهبر تعیین می شود - قانوناً حق نظارت بر اموال و دارائی های وی را دارا می باشد.

۸ - ضمناً مدت عضویت فقهای شورای نگهبان در این شورا، ۶ سال است و این در حالی است که مدت نمایندگی و تشکیل مجلس خبرگان در هر دوره، ۸ سال می باشد. بدین ترتیب، مدت شروع و آغاز تشکیل این دو نهاد هیچگاه بصورت همزمان نخواهد بود. بعبارت دیگر، در زمانی که مجلس خبرگان قانوناً رسمیت و موجودیت دارد، ممکن است اعضای فقهای شورای نگهبان تغییر پیدا کنند و در عین حال، این افراد جدید هیچ نقشی در تعیین صلاحیت اعضای مجلس خبرگان موجود نداشته اند. از سوی دیگر، ممکن است در عین وجود رهبر فعلی و شورای نگهبان موجود، دوره ی نمایندگی مجلس خبرگان خاتمه پیدا کند و مجلس خبرگان بعدی با ترکیب جدیدی تشکیل شود که در این صورت نیز، مجلس خبرگان تازه تشکیل شده، هیچ نقشی در تعیین رهبر موجود و شناسایی او به عنوان رهبری نداشته باشد، ولی در عین حال، وظیفه نظارت بر رهبری را برعهده می گیرد.

۹ - اینک با توجه مطلب قبل، بر این نکته تأکید می شود که در طول عمر نظام جمهوری اسلامی که تاکنون دو فرد در جایگاه رهبری آن قرار گرفته اند، در تعیین هیچ یک از آنها، «دور» مورد اشاره تحقق پیدا نکرده است و چنین دوری نیز در شناسایی و تعیین رهبران بعدی نظام مردم سالاری دینی هرگز ایجاد نخواهد شد:

(الف) رهبری امام خمینی (ره): همان گونه که همگان می دانند، قرار گرفتن

امام خمینی (ره) در جایگاه رهبری نظام مردم سالار جمهوری اسلامی، بدنبال وقوع انقلاب عظیم اسلامی و اقبال عمومی نسبت به ایشان صورت گرفت<sup>(۱)</sup> و اساساً مجلس خبرگانی در آن زمان وجود نداشت که آن رهبر الهی را به رهبری نظامی جمهوری اسلامی منصوب کرده باشد. این خود آن امام دوراندیش و فرزانه بود که طراح اصلی و مبتکر اولیهی تشکیل نهادی به نام مجلس خبرگان بود که وظیفهی تعیین رهبر و نظارت بر وی را عهده دار شوند. بدین ترتیب در مورد تحقق رهبری امام خمینی (ره) شبهه‌ی دور به هیچ وجه قابل طرح نیست و اساساً دوری ایجاد نگردیده است:

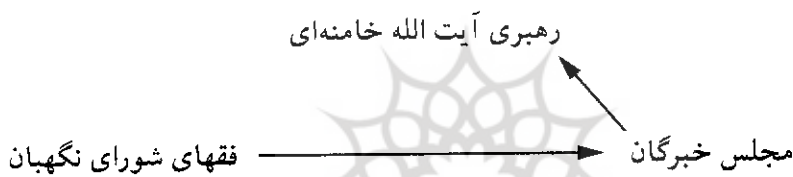


ب) رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای: در چهاردهم خرداد سال ۱۳۶۸ بلافاصله پس از رحلت امام خمینی (ره)، مجلس خبرگان موجود در آن زمان، تشکیل جلسه داد و با توجه به آمادگی‌های قبلی خود برای رویارویی با چنین رویدادی<sup>(۲)</sup>؛ بلافاصله پس از انجام شور و بررسی‌های نهایی، حضرت آیت الله خامنه‌ای را به رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران تعیین

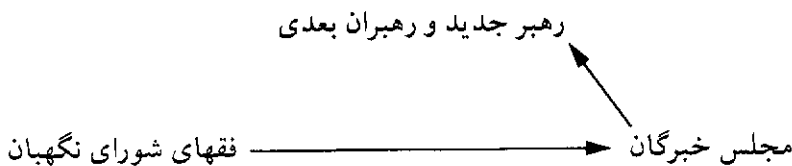
۱. لازم به ذکر است که مطابق اصل ۱۰۷ قانون اساسی، این شیوه منحصرأ در مورد رهبری حضرت امام خمینی (ره) قابل تحقق و پذیرش بوده است و پس از ایشان، در مورد همه‌ی رهبران بعدی، تعیین رهبری به عهده‌ی خبرگان منتخب مردم است.

۲. همان گونه که در صفحات قبل نیز اشاره شد، طبق ماده ۱۷ آیین نامه داخلی مجلس خبرگان، این مجلس موظف است با تشکیل کمیسیونی، بررسی‌های لازم را در مورد همه‌ی افرادی که در مظان رهبری هستند به عمل آورد و همواره آمادگی لازم را برای جایگزینی رهبری دارا باشد.

نمود. بدین ترتیب، آیت الله خامنه‌ای توسط مجلس خبرگانی به رهبری انتخاب شد که خود ایشان در شکل‌گیری آن مجلس نه مستقیماً (از طریق تأیید صریح یا ضمنی صلاحیت داوطلبان عضویت در آن مجلس) و نه غیر مستقیم (از طریق فقهای شورای نگهبان) نقشی نداشته است. به عبارت دیگر، مجلس خبرگان و شورای نگهبان قبل از تعیین ایشان به عنوان رهبر، موجودیت داشتند. بدین ترتیب، در مورد تحقق رهبری فعلی نظام جمهوری اسلامی نیز «شبهه‌ی دور» کاملاً منتفی است:



ج) بر همین اساس، در هر زمان دیگری هم که ضرورت تغییر رهبری موجود مطرح شود، رهبر جدید توسط مجلس خبرگان و نهایتاً شورای نگهبانی شناسایی و تعیین خواهد شد که بالفعل موجودیت و رسمیت دارند و رهبر جدید در تعیین صلاحیت یا انتصاب هیچ یک از اعضای این دو نهاد نقشی نداشته است. بدین ترتیب، هیچگاه در آینده نیز «شبهه‌ی دور» در خصوص تعیین رهبر در مردم سالاری دینی جمهوری اسلامی مطرح نخواهد بود:



## بخش سوم:

### اختیارات رهبری در نظام مردم سالاری دینی و

#### در دموکراسی‌های غربی

یکی از مهمترین دلایل مخالفین حکومت دینی و اصل ولایت فقیه اینست که رهبری در چنین حکومتی از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است و وجود چنین اختیارات وسیعی را مترادف با تمرکز قدرت در دست یک فرد می‌دانند که با اصل تمرکز زدایی از قدرت و تفکیک قوا منافات پیدا می‌کند. بدین خاطر در این بخش تلاش خواهد شد تا ابتدا مقایسه‌ای بین اختیارات بالاترین مقام حکومتی در برخی دموکراسی‌های غربی، با اختیارات رهبری در جمهوری اسلامی به عمل آید و سپس در خصوص میزان اختیارات رهبری و بویژه در مورد لفظ «مطلقه» در مقوله‌ی «ولایت مطلقه‌ی فقیه» توضیحاتی ارائه خواهد گردید.

از جمله اختیاراتی که در قانون اساسی فرانسه برای رئیس جمهوری - به عنوان بالاترین مقام حکومتی - در نظر گرفته شده است، می‌توان به انتصاب نخست وزیر (اصل ۸)، ریاست هیأت وزیران (اصل ۹)، تقاضای تجدید نظر از پارلمان در مورد مصوبات آن (اصل ۱۰)، صدور فرمان همه پرسى در موارد متعدد (اصل ۱۱)، انحلال مجلس ملی (اصل ۱۲)، انتصاب مقامات لشگری و کشوری (اصل ۱۳)، فرماندهی کل قوا (اصل ۱۵)، اعمال اختیارات فوق العاده در شرایط اضطراری (اصل ۱۶)، حق عفو محکومان (اصل ۱۷)، ریاست شورای عالی قضات (اصل ۶۵)، و انتصاب رئیس

شورای قانون اساسی (اصل ۵۶) اشاره نمود.<sup>(۱)</sup>

از جمله اختیارات رئیس جمهور در قانون اساسی آمریکا نیز می توان به موارد زیر اشاره نمود:

ریاست قوه‌ی اجرایی کشور (ماده ۲ بند ۱)، فرماندهی کل قوا، تعلیق مجازات، عفو و بخشودگی مجازاتها (ماده ۲ بند ۲)، توصیه به کنگره در مورد خط مشی ها و سیاست‌گذارها (ماده ۲ بند ۳)، عزل و نصب وزرا، عزل و نصب رئیس سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، رئیس سازمان هواپیمایی کشوری، رئیس سازمان اف. بی. آی، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست، رئیس بانک صادرات و واردات آمریکا، رئیس بانک مرکزی آمریکا، رئیس سازمان فضایی آمریکا (ناسا)، رئیس کمیسیون انرژی اتمی، رئیس بنیاد امور کشورهای آمریکایی، رئیس کمیسیون انتخابات،....<sup>(۲)</sup>

رئیس جمهور در فدراسیون روسیه نیز از اختیارات بسیار گسترده‌ای برخوردار است که در زیر به برخی از آنها اشاره می شود:

ریاست دولت، تعیین جهت‌گیریهای اساسی سیاست داخلی و خارجی، هماهنگ کردن فعالیت همه‌ی ارگان‌های دولتی، انتصاب رییس هیأت دولتی فدراسیون روسیه، پیش نهاد عزل و نصب رییس بانک مرکزی، قضات دادگاه قانون اساسی، دادگاه عالی فدراسیون روسیه، دادستان کل فدراسیون روسیه، ریاست شورای امنیت فدراسیون روسیه، تصویب دکترین نظامی فدراسیون روسیه، عزل و نصب نمایندگان مختار رییس جمهور فدراسیون

۱. قانون اساسی کشور فرانسه، ناشر: اداره کل توافقه‌های بین‌المللی نهاد ریاست جمهوری،

تهران، ۱۳۷۶.

۲. مدنی، پیشین، ص ۹۸.

روسیه، عزل و نصب فرماندهان عالی نیروهای مسلح فدراسیون روسیه، عزل و نصب نمایندگان دیپلماتیک فدراسیون روسیه، اعلام فرماندوم، تقدیم لایحه به دوماى دولتی، امضای قوانین فدرال، فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان حالت حکومت نظامی در شرایط تجاوز به روسیه یا تهدید مستقیم آن و یا اعلان حالت فوق العاده، حق عفو محکومان، صدور فرمانها و دستورات، برخورداری از مصونیت، انحلال مجلس دوماى دولتی، ... (۱).

در اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز طی یازده بند، وظایف و اختیاراتی برای رهبری مطرح گردیده است که با بررسی آنها می توان دریافت که رهبری در نظام مردم سالاری دینی از اختیارات فوق العاده ای نسبت به سایر نظامهای سیاسی دنیا برخوردار نیست و از اختیاراتی نسبتاً مشابه با بالاترین مقامات حکومتی در نظامهای دموکراتیک غربی و حتی در مواردی هم از اختیارات کمتری نسبت به آنان برخوردار است. به عنوان مثال، اگر چه اختیار انحلال مجلس در تعدادی از نظامهای غربی برای رئیس جمهور یا نخست وزیر در نظر گرفته شده، اما چنین اختیاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی به رهبری داده نشده است. همچنین براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، رهبری نمی تواند رأساً نسبت به عزل رئیس جمهور اقدام نماید (اصل ۱۱۰ بند ۱۰). حتی در موردی که: «تعیین سیاست های کلی نظام»، از جمله اختیارات رهبری معرفی شده، این امر باید از طریق مشورت رهبر با مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت بگیرد (اصل ۱۱۰ بند ۱). همچنین، عفو یا تخفیف مجازات محکومین توسط رهبر، باید در حدود موازین اسلامی و پس از پیشنهاد رئیس قوه قضاییه

صورت بگیرد (اصل ۱۱۰ بند ۱۱). علاوه بر این مسائل، محدودیت‌ها و کنترل‌های متعدد دیگری در مورد رهبری در جمهوری اسلامی اعمال می‌شود که به نحو قابل توجهی از احتمال سوءاستفاده‌ی وی از اختیارات رهبری، می‌کاهد.<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب پس از انجام این مقایسه، بیان دو نکته لازم به نظر می‌رسد: اولاً همان‌گونه که مشاهده شد، ولی فقیه رهبر در نظام مردم‌سالاری دینی نه تنها از اختیارات عظیم و گسترده‌ای در مقایسه با بالاترین مقام حکومتی در نظام‌های غربی، برخوردار نیست؛ بلکه معیارهای دینی و موازین شرعی نیز - علاوه بر قانون - محدودیت‌های قابل توجهی بر اعمال و رفتار و اختیارات او ایجاد می‌کنند. ثانیاً این که اساساً وجود اختیارات ضروری، لازمه‌ی اقدامات و سیاست‌های هر حکومتی است؛ بدین معنی که یک حکومت باید برای انجام وظایف و مأموریت‌ها و رسالت‌های خود در زمینه‌ی تأمین امنیت داخلی و خارجی و گسترش عدالت و از بین بردن اعتیاد و صدها وظیفه‌ی دیگر، از امکانات، ابزارها و اختیارات کافی برخوردار باشد تا بتواند با اقتدار کامل وظایف محوله‌ی خود را به انجام رساند. یک حکومت ضعیف و فاقد امکانات و ابزارهای لازم و بدون اختیارات کافی هرگز نخواهد توانست امنیت، رفاه، سعادت و آرامش را برای مردم جامعه فراهم کند.

اینک باید به این سؤال پاسخ داد که اگر ولایت فقیه از اختیارات گسترده‌ای برخوردار نیست، پس قید «مطلقه» در کنار آن به چه معنایی است؟ آیا «مطلقه» جز به معنای بی قید و شرط بودن و استبداد است؟ در

۱. به بخش چهارم این مقاله مراجعه شود.



پاسخ باید گفت که متأسفانه دشمنان آگاه و دوستان نادان در توضیح و تفسیر قید «مطلقه» دچار کج فهمیها و سوء برداشتهایی شده‌اند که باعث شده چنین برداشتی از این قید به ذهن متبادر شود. به عبارت دیگر، «مطلقه» بودن ولایت فقیه به هیچ وجه مترادف با مطلق‌العنان بودن یا بی‌قید و شرط بودن چنین ولایتی نیست. این «اطلاق» با آنچه که در علم سیاست تحت عنوان «حکومت مطلقه» یا «حکومت استبدادی» مطرح می‌شود، تفاوتی اساسی دارد. بنابراین نه تنها فقیه به این معنا ولایت مطلقه ندارد بلکه اصولاً پیامبران و امامان معصوم نیز فاقد چنین ولایت بی‌قید و شرطی بوده‌اند و اساساً خداوند نیز به این معنا ولایت مطلقه ندارد؛ یعنی خداوند نیز در چارچوب اصول و معیارها و ضوابط معینی عمل می‌کند و حکم می‌نماید. بدین ترتیب تا اینجا معلوم گردید که لفظ «مطلقه» به چه معنایی نیست.

اکنون باید پرسید که منظور از قید «مطلقه» چیست؟ در پاسخ باید گفت که تئوری «ولایت مطلقه» در کنار نظریات دیگری از ولایت فقیه مطرح شده که حوزه‌ی اختیارات فقیه در آنها مقید به مواردی محدود، تحت عنوان «امور حسبیه» می‌باشد.<sup>(۱)</sup> به عبارت دیگر، برخی از فقها معتقدند که فقیه صرفاً حق دارد در «امور حسبیه» دخالت و تصرف کند؛ در حالیکه تعدادی دیگر از فقها، من جمله امام خمینی (ره) معتقدند که حوزه‌ی اختیارات ولی فقیه، همه‌ی موارد مربوط به امور حکومتی در جامعه‌ی اسلامی را شامل می‌شود. این گروه اخیر معتقدند که برای تشکیل و اداره‌ی یک حکومت

۱. امور حسبیه اموری هستند که از ضرورت و فوریت برخوردارند و متصدی خاصی در جامعه‌ی اسلامی ندارند؛ مانند سرپرستی ایتام و مجانبین، حفظ موقوفات و اموال اشخاص غایب و امثال آنها.

مقتدر اسلامی، فقیهی که در رأس چنین حکومتی قرار می‌گیرد باید همانند رؤسای سایر نظام‌های سیاسی، از اختیارات لازم برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی برخوردار، و به عبارتی «مبسوط‌الید» باشد. در واقع می‌توان گفت که به این معنا همه‌ی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی دنیا دارای ولایت مطلقه هستند و ولایت مطلقه اختصاصی به حکومت دینی و فقها ندارد. هر حکومتی که بخواهد به وظایف اساسی خود عمل و قیام کند، باید دارای ولایت مطلقه - با همین مفهومی که گفته شد - باشد و این امر نه مستلزم اینست که مردم صغیر و مجنون و سفیه محسوب شوند و نه به معنای اینست که مردم نیاز به قیم دارند. وجود حکومتی مقتدر برای اداره‌ی جوامع انسانی، در همه جا ضروری و عقلانی تلقی می‌شود و در هیچ کشوری، این امر با مجنون و صغیر و سفیه دانستن مردم مترادف شمرده نمی‌شود. به عبارت دیگر، همه‌ی جوامع انسانی بدون این که سفیه یا مجنون یا صغیر باشند، نیاز به وجود و ضرورت حکومتی مقتدر را مورد شناسایی و پذیرش قرار داده‌اند. لذا «ولایت مطلقه‌ی فقیه» در واقع نظریه‌ای است که در برابر نظریه‌ی «ولایت مقیده و محدود فقیه» مطرح می‌گردد.

حال که معنای «ولایت مطلقه» روشن گردید و تفاوت بنیادین آن با حکومت‌های مطلق‌العنان و استبدادی آشکار شد، باید این نکته را مجدداً مورد تأکید قرار داد که حکومت ولایت فقیه یک حکومت مشروطه است؛ بدین معنی که نه تنها بی قید و شرط و مطلق‌العنان نیست بلکه بسیار مقیدتر و مشروط‌تر از سایر نظام‌های سیاسی است. به عبارت دیگر، ولایت فقیه حکومتی است که، هم مانند سایر حکومت‌های دیگر مقید به قانون اساسی است و هم خود به قیود مستحکم دیگری مانند ضوابط دینی، چارچوب‌های

اعتقادی و معیارهای شرعی و اخلاقی، و حفظ و رعایت مصالح عمومی، پایبند می‌باشد. در نظام ولایت فقیه، همه‌ی رفتارها و تصمیمات و سیاست‌گذاری‌های حکومتی و حکومتگران و حتی خود فقیه محکوم مقررات و معیارهای دینی و الهی هستند و لذا چنانچه فقیه، ذره‌ای از احکام الهی و یا رفتارهای منطبق با ضوابط دینی فاصله بگیرد، از ولایت منعزل می‌شود.<sup>(۱)</sup> در اینجا جا دارد به کلامی از امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی اشاره نماییم:

«حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست، مثلاً استبدادی نیست که رییس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هرکس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هرکس را خواست انعام کند و به هر که خواست تیول بدهد و املاک ملت را به این و آن ببخشد و رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین، تابع آرا، اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و

۱. «شما از ولایت فقیه نترسید؛ فقیه نمی‌خواهد به مردم زورگویی کند. اگر یک فقیه بخواهد زورگویی کند، این فقیه، ولایت ندارد.» رجوع شود به: امام خمینی: صحیفه نور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۸، جلد ۱۰، ص ۱۷۰.

قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود؛ از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است.»<sup>(۱)</sup>

بنابراین، حکومت مردم سالاری دینی با رهبری ولایت فقیه، در واقع حکومت احکام الهی است و ولی فقیه مجری ضوابط دینی و معیارهای شرعی است و امامت بالاصاله‌ی معصومین را اضطراراً و نیابتاً بر عهده می‌گیرد؛ لذا ولی فقیه در واقع پاسدار و مجری احکام الهی در جامعه‌ی دینی است. در چنین جامعه‌ای؛ دینداران، حکومت خدا و احکام الهی را پذیرفته‌اند و مردم سالاری دینی چیزی جز این نیست. در مردم سالاری دینی، قانون خداوند بر مردم جامعه حکومت می‌کند و این نظام با حکومت مردم - و قوانین صرفاً انسانی - بر مردم؛ یعنی مردم سالاری محض، تفاوتی اساسی دارد. اختیارات ولی فقیه نیز در چنین حکومتی، منحصر در چارچوب احکام الهی و قوانین خداوند و رعایت مصالح عمومی است و فقیه در خارج از این ضوابط، ولایت و اختیاری ندارد.

«حکومت اسلامی حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا، بر همه‌ی افراد بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه‌ی افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند؛ همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است.»<sup>(۲)</sup>

۱. امام روح الله خمینی: ولایت فقیه، جهاد اکبر، انتشارات سید جمال، تهران، بی تا، ص

۴۵-۴۶.

۲. پیشین، ص ۴۷.

## بخش چهارم

### کنترل و نظارت بر رهبری در نظام مردم‌سالاری دینی و در دموکراسی‌های غربی

از آنجایی که قرار گرفتن در رأس هرم قدرت و دارا بودن اختیارات گسترده همواره می‌تواند احتمال سوء استفاده از قدرت، فساد و انحراف و... را مطرح سازد، لذا در اکثر قریب به اتفاق نظام‌های سیاسی دنیا، اهرم‌های کنترل‌کننده‌ای برای اعمال کنترل بر زمامداران و نظارت بر عملکرد و رفتار آنان پیش‌بینی شده است. در این بخش به مقایسه‌ی شیوه‌ها و ابزارهای اعمال نظارت و کنترل بر بالاترین مقام حکومتی در نظام‌های دموکراتیک غربی و نظام مردم‌سالاری دینی جمهوری اسلامی پرداخته خواهد شد. مدعای این بخش این است که در مقایسه با نظام‌های دموکراتیک غربی، نظام جمهوری اسلامی از دقیق‌ترین و اطمینان‌آورترین شیوه‌ها و اهرم‌ها برای اعمال کنترل و نظارت بر رهبری برخوردار می‌باشد و شدیدترین سخت‌گیری‌ها را در این خصوص به عمل آورده تا ضریب احتمال خطای رهبری را به حداقل ممکن برساند.

در قانون اساسی فرانسه، برخی محدودیت‌ها و کنترل‌های نسبی در مورد رئیس‌جمهور - که بالاترین مقام حکومتی محسوب می‌شود - اعمال گردیده است که به مهمترین آن‌ها اشاره می‌شود:

براساس اصل ۱۲ قانون اساسی فرانسه، رئیس‌جمهور صرفاً پس از مشورت با نخست‌وزیر و رؤسای مجالس می‌تواند انحلال مجالس ملی را

اعلام کند و در عین حال در طی مدت اعمال اختیارات فوق العاده، قدرت انحلال مجلس را نخواهد داشت (اصل ۱۶). اگرچه طبق اصل ۲۰ قانون اساسی فرانسه، دولت (نخست وزیر و وزرا) در برابر پارلمان مسؤول می باشد، اما مسؤولیت رییس جمهور در قبال پارلمان مورد اشاره قرار نگرفته است. معذک محدودیت های دیگری برای رییس جمهور در نظر گرفته شده است من جمله این که اعلان جنگ باید با اجازه ی پارلمان صورت گیرد (اصل ۳۵) و نیز مقرراتی که مغایر با قانون اساسی اعلام می شود، نمی توانند امضا شده یا فرمان اجرایشان صادر گردد (اصل ۶۲). در نهایت، براساس اصل ۶۸ قانون اساسی فرانسه، رییس جمهور برای اعمال انجام یافته در اجرای وظایف خویش، جز در صورت ارتکاب خیانت به کشور، مسؤول نیست و وی صرفاً توسط مجلسین با رأی گیری علنی اکثریت مطلق اعضای تشکیل دهنده ی آنها، مورد پیگرد قرار می گیرد و توسط دیوان عالی عدالت محاکمه می گردد.

در نظام سیاسی آمریکا نیز علی رغم قدرت و اختیارات قابل ملاحظه ی ریاست جمهور، محدودیت ها و کنترل هایی حداقلی در مورد وی پیش بینی شده است که در اینجا مهم ترین آن ها مورد اشاره قرار می گیرند:

براساس بند ۲ ماده ۲ قانون اساسی آمریکا، رییس جمهور می تواند با نظر و موافقت مجلس سنا عهدنامه منعقد کند. وی همچنین هر چند مدت، کنگره را از وضع ایالات متحده آگاه می سازد (بند ۳ ماده ۲). رییس جمهور پیش از آن که خدمت قانونی خود را آغاز کند، به طریق زیر سوگند یاد می کند و یا مفاد آن را تایید می کند:

«من رسماً سوگند یاد می کنم (یا تایید می کنم) که وظایف

ریاست جمهور ایالات متحده را با وفاداری انجام دهم و در حد امکانات خود قانون اساسی ایالات متحده را حفظ و حمایت کنم و از آن دفاع نمایم» (بند ۱ ماده ۲).

همچنین به موجب اصلاحیه ۲۲ قانون اساسی آمریکا مصوب ۲۶ فوریه ۱۹۵۱، هیچ کس بیش از دو بار به ریاست جمهوری انتخاب نخواهد شد. در بند ۴ ماده ۲ قانون اساسی آمریکا، به مسأله‌ی امکان محکومیت رییس جمهور نیز اشاره شده است:

«رییس جمهور و معاون رییس جمهور و کلیه‌ی مأموران کشوری ایالات متحده به علت اعلام جرم و محکومیت به اتهام ارتکاب خیانت به کشور و ارتشا، یا ارتکاب سایر جنایات و جنحه‌های مهم، محکوم و از سمت خود متفصل خواهند شد» (بند ۴ ماده ۲). البته در بند ۳ از ماده ۳ همین قانون، مصادیق خیانت به کشور چنین بیان شده است:

«خیانت نسبت به دولت ایالات متحده آمریکا فقط عبارتست از اقدام به جنگ علیه ایالات متحده یا اتحاد با دشمنان ایالات متحده به وسیله‌ی کمک و دستیاری». جامع علوم انسانی علاوه بر این، به منظور جلوگیری از بروز احتمال سواستفاده‌ی مالی توسط ریاست جمهور، طبق بند ۱ ماده ۲ قانون اساسی آمریکا مقرر گردیده که:

«رییس جمهور تا پایان موعد معین مبلغی به عنوان پاداش خدمات دریافت خواهد کرد و این مبلغ در طول دوره‌ی انتخاب او افزایش و کاهش نخواهد یافت و در مدت مزبور از ایالات متحده یا

از هیچ یک از ایالت‌های آن، هیچ گونه حقوقی دریافت نخواهد کرد.» لازم به ذکر است که کنگره‌ی آمریکا با تشکیل کمیسیون‌ها یا کمیته‌های تحقیق می‌تواند صرفاً به نظارت بر عملکرد قوه‌ی مجریه بپردازد و یا در موارد معدودی، برخی از اعضای قوه‌ی مجریه را به منظور سؤال از آنها یا ادای شهادت دعوت نماید؛ اما چنین نظارتی در همین حد متوقف می‌شود و نه تنها به برکناری، بلکه حتی به استیضاح نیز منجر نخواهد شد.

در قانون اساسی فدراسیون روسیه نیز برخی محدودیت‌های قانونی در مورد رییس جمهور فدراسیون اعمال شده است که در اینجا به بیان مهمترین آنها پرداخته می‌شود:

به موجب ماده ۸۱ قانون اساسی فدراسیون روسیه، «یک شخص نمی‌تواند بیش از دو بار پی در پی رییس جمهور شود». همچنین ماده ۹۰ این قانون مقرر می‌دارد که «فرمانها و دستورات رییس جمهور فدراسیون روسیه نباید با قانون اساسی فدراسیون روسیه و قوانین فدرال مغایرت داشته باشند». علاوه بر این، به منظور ایجاد ضمانت بیشتر در خصوص تأکید بر انجام وظایف قانونی رییس جمهور، وی موظف است که در اجلاس مجلس فدرال به شکل زیر مراسم تحلیف را به عمل آورد:

«سوگند یاد می‌کنم که در حین اجرای وظایف رییس جمهور فدراسیون روسیه، به حقوق و آزادیهای انسان و شهروند احترام گذاشته و از آنها دفاع کنم؛ قانون اساسی را رعایت نمایم و از آن دفاع کنم؛ از حاکمیت، امنیت، و تمامیت دولت حراست کنم و با وفاداری به مردم خدمت نمایم» (ماده ۸۲ قانون اساسی فدراسیون روسیه).



در عین حال مطابق ماده ۹۱ این قانون، رئیس جمهور فدراسیون روسیه از مصونیت برخوردار است!

با این وجود، در ماده ۹۳ قانون اساسی روسیه، مسأله‌ی امکان برکناری رئیس جمهور پیش‌بینی گردیده است:

«رئیس جمهور فدراسیون روسیه می‌تواند توسط شورای فدراسیون تنها براساس اتهام از طرف دوما‌ی دولتی بر علیه رئیس جمهور به خیانت به دولت و یا ارتکاب جرم سنگینی که طی حکم دادگاه قانون اساسی فدراسیون درباره‌ی طرز ارائه اتهام و حکم دادگاه عالی فدراسیون روسیه درباره‌ی موجودیت نشانه‌های جرم در اعمال رئیس جمهور تأیید شده باشد، از مقام خود برکنار گردد. تصمیم دوما‌ی دولتی درباره ارائه اتهامات و تصمیم شورای فدراسیون درباره برکناری رئیس جمهور باید با دو سوم آرا، مجموع نمایندگان هر مجلس به ابتکار نه کمتر از یک سوم نمایندگان دوما‌ی دولتی و در صورت صدور حکم کمیسیون ویژه دوما‌ی دولتی گرفته می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

در قانون اساسی ژاپن نیز پیش‌بینی‌هایی در مورد اعمال کنترل و نظارت و محدودیت‌هایی بر بالاترین مقامات حکومتی به عمل آمده است، به عنوان مثال، طبق اصل ۸۸ «کلیه‌ی دارایی‌های خانواده‌ی امپراتور متعلق به دولت است و کلیه‌ی مخارج دربار امپراتور توسط مجلسین در بودجه منظور خواهد شد.»

۱. البته همانطور که در بخش گذشته اشاره شد. طبق ماده ۱۰۹ قانون اساسی روسیه، رئیس جمهور روسیه می‌تواند دوما‌ی دولتی را منحل کند!

البته امپراتوری در ژاپن یک مقام سنتی و تشریفاتی است و در واقع، نخست وزیر در رأس هیأت دولت و وزراء، بالاترین مقام اجرایی را در دست دارد.

به موجب اصل ۶۶ قانون اساسی ژاپن، «هیأت وزیران از نخست وزیر که رییس آن است و سایر وزراء که توسط قانون معین گردیده‌اند، تشکیل می‌گردد. نخست وزیر و سایر وزراء می‌بایستی غیر نظامی باشند و در انجام امور مربوط به قوه‌ی مجریه، هیأت وزیران در برابر پارلمان مسؤلیت جمعی خواهد داشت».

در مقابل قدرت و اختیارات هیأت دولت، پارلمان که عال‌ترین ارگان قدرت کشوری محسوب می‌شود (اصل ۴۱) نیز از اختیارات و اهرمهای کنترل‌کننده‌ی قابل توجهی برخوردار است و لذا «اگر مجلس نمایندگان به هیأت دولت رأی عدم اعتماد بدهد یا تقاضای رأی اعتماد را رد کند، هیأت دولت همگی استعفا خواهند کرد مگر آن که مجلس نمایندگان ظرف ده روز منحل اعلام گردد» (اصل ۶۹ قانون اساسی ژاپن).

علاوه بر این، هریک از مجلسین می‌توانند تحقیقاتی را در رابطه با دولت انجام دهند و در صورت لزوم، خواستار حضور و شهادت شهود و ارائه‌ی اوراق و اسناد لازم گردند (اصل ۶۲).

همان طور که در این بررسی مختصر اشاره شد، در اکثر نظام‌های دموکراتیک غربی، از شیوه‌ها و ابزارهای مختلفی برای اعمال برخی محدودیت‌ها و یا کنترل‌ها بر بالاترین مقامات حکومتی استفاده به عمل می‌آید که در مجموع، این شیوه‌ها و ابزارها را می‌توان در مقید کردن رفتار و سیاست‌گذاری‌های آنان به محدوده‌ی قانون اساسی، مسؤول بودن آنان در

قبال پارلمان یا مجالس قانون‌گذاری، لزوم مطلع شدن مجلس از برخی اقدامات و سیاست‌های آنها قبل از تحقق و اجرا، و یا آگاه شدن مجلس از دلایل این تصمیمات، و یا لزوم تصویب این سیاست‌ها توسط مجلس، و در نهایت، ضرورت سوگند یاد کردن رئیس جمهور یا نخست وزیر در خصوص تعهد به انجام وظایف محوله، خلاصه نمود. همان‌گونه که در بخش سوم این مقاله اشاره شد، معمولاً در چنین نظام‌های سیاسی، بوجود و تحقق برخی صفات و ویژگی‌های برتر اخلاقی و رفتاری در بالاترین مقامات حکومتی تأکیدی به عمل نمی‌آید و صرف خیانتکار نبودن و کسب آراء اکثریت برای اثبات صلاحیت آنان کفایت می‌کند. بدین ترتیب، پس از انتخاب شدن این مقامات و به قدرت رسیدن آن‌ها نیز، هیچ‌گونه کنترل و نظارتی، به عنوان مثال، در خصوص عدالت یا تقوا و یا دارا بودن خصوصیات متعانی اخلاقی و رفتاری در آنان به عمل نخواهد آمد و اساساً مکانیسم خاصی یا نهاد ویژه‌ای برای نظارت بر وجود و استمرار چنین صفاتی در بالاترین مقامات حکومتی، پیش‌بینی نشده است.

اینک پس از انجام مروری بر شیوه‌ها و ابزارهای اعمال کنترل بر بالاترین مقامات حکومتی در دموکراسی‌های غربی، لازم است تا در اینجا به بیان و شرح مکانیسم‌ها و اهرم‌های کنترل‌کننده‌ی رهبری در نظام مردم‌سالاری دینی پرداخته شود. قبل از هر چیز باید بر این نکته تأکید شود که تفاوت اساسی نظام مردم‌سالاری دینی با سایر نظام‌های دموکراتیک یا مردم‌سالاری غربی در این است که در این نظام «خدا محوری»، جای «انسان محوری» معمول در حکومت‌های غربی را گرفته است و بر این مبنا، نظام جمهوری اسلامی، «نظامی است بر پایه‌ی ایمان به خدای یکتا (لااله الاالله)

و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او» (بند ۱ از اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

بدین ترتیب، در جامعه‌ای که دینداران اکثریت افراد آن را تشکیل می‌دهند و خواهان تحقق و اجرای مبانی دینی و اعتقادی خود در جامعه‌ی دینی هستند و لذا حکومت دینی تشکیل می‌دهند، مردم سالاری دینی عملاً تحقیق پیدا می‌کند و دینداران با روشی کاملاً دموکراتیک و مردم‌سالارانه و در چارچوب موازین و معیارهای دینی؛ فردی واجد شرایط را که دارای اهرمهای قدرتمند «کنترل درونی» است<sup>(۱)</sup> با مکانیسم‌هایی اطمینان‌آور مورد شناسایی قرار داده و در رأس حکومت قرار می‌دهند و سپس به طرق و شیوه‌های مقتضی، نظارت و «کنترل بیرونی» خود را نیز بر او اعمال می‌نمایند. بدین مناسبت، در اینجا ضرورت دارد تا مختصراً در خصوص نقش و جایگاه مردم، در نظام مردم‌سالاری دینی، اشاراتی به عمل آید.

### ژرف‌نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. در اینجا باید مجدداً بر این نکته تأکید به عمل آورد که در مردم‌سالاری دینی، ابتدا تلاش می‌شود تا با دقت نظر و اعمال شیوه‌ها و مکانیسم‌هایی اطمینان‌آور و از طریق مجلس خبرگان و کارشناسان، فردی در جایگاه رهبری قرار گیرد که از تقوا و عدالت و سایر فضائل اخلاقی، و در واقع از اهرمهای کنترل‌کننده‌ی قدرتمند، درونی و منکات نفسی منعانی برخوردار باشد تا احتمال خطا و انحراف و قدرت‌طلبی او به حداقل ممکن کاهش پیدا کند؛ و سپس در مرحله‌ی بعد، مکانیسم‌هایی نهادی و قانونی برای اعمال کنترل‌های «بیرونی» بر رهبر در نظر گرفته می‌شود. این در حالی است که در هیچ‌یک از نظام‌های سیاسی دنیا، در انتخاب عالی‌ترین مقام حکومتی، دقت نظر و توجهی در خصوص صفات و شرایط اخلاقی و عوامل کنترل‌کننده‌ی درونی افرادی که در این جایگاه قرار می‌گیرند، به عمل نمی‌آید.

نقش و جایگاه مردم در اعمال کنترل و نظارت بر نظام مردم سالاری دینی آنچه که پذیرش آن غیر قابل انکار است این است که مردم، عنصر اساسی موجد و مقوم در پذیرش یا عدم پذیرش اصل و اساس موجودیت حکومت دینی هستند. به عبارت دیگر، تا زمانی که دینداران در جامعه‌ای در اکثریت نباشند و نخواهند که حکومت دینی تشکیل شود، چنین حکومتی عینیت پیدا نخواهد کرد. لذا این مردم دیندار هستند که با فراهم کردن عنصر مقبولیت، به حکومت دینی فعلیت می‌بخشند و خواهان شکل‌گیری و تأسیس آن می‌شوند. بنابراین، اگر دینداران در جامعه‌ای در اکثریت نباشند و یا حتی در مقام اکثریت، خواهان تشکیل حکومت دینی نباشند، چنین حکومتی تحقق و فعلیت پیدا نخواهد کرد. این خود مردم دیندار هستند که با پذیرش و اقدام خود، برپایی و تأسیس و فعلیت حکومت مردم سالاری دینی را تحقق می‌بخشند و طبیعتاً به پذیرش احکام، موازین، لوازم و مقتضیات آن ملتزم می‌شوند.

بدون شک هنگامی که مردمی، نوع و شکل و محتوای حکومت مورد نظر خود را برگزیدند، به احکام و اصول آن نیز پایبند خواهند بود. چنانچه مردمی حکومت دموکراسی را انتخاب کنند، طبیعتاً به لوازم آن یعنی مساوات افراد، ملاک بودن نظر اکثریت، رفع تبعیضات نژادی، قومی،... و رأی‌گیری و انتخابات و مشارکت عدومی و امثال آنها باید پایبند باشند. بدین روال، دیندارانی هم که خواستار تحقق مردم سالاری دینی می‌شوند، طبیعتاً لوازم و مقتضیات چنین حکومتی را، از جمله لزوم قرار گرفتن فقیه عادل و با تقوا و... در رأس چنین حکومتی، حاکمیت معیارهای الهی، و مقید بودن

خواسته‌های مردم به چارچوب احکام دینی و الهی و... را نیز پذیرفته‌اند و مردم سالاری دینی چیزی غیر از این نمی‌تواند باشد. اکنون اگر این دینداران، به زعم عده‌ای که در اقلیت قرار دارند یا در جوامع دیگری با مبانی اعتقادی دیگری زندگی می‌کنند، اشتباه می‌کنند یا ناآگاه تلقی می‌شوند، نمی‌توان با این مدعا دموکراسی و مردم‌سالاری دینی را در چنین جامعه‌ای به زیر سؤال برد و نفی کرد. آیا اعتقاد به دموکراسی و مردم‌سالاری با قید غیردینی از یک سو و مخالفت با مردم‌سالاری دینی از سوی دیگر، تناقض نیست؟ آیا افراد، گروه‌ها یا اجتماعاتی می‌توانند براساس سلائق خود، محتوا و ماهیت خاصی برای دموکراسی قائل باشند و به عنوان مثال، آن را در سکولاریسم و لائسیته منحصر کنند. و محتوا و ماهیت‌های دیگر، و من جمله ماهیت دینی را از آن نفی کنند؟

در واقع درست به همان دلیلی که عده‌ای دموکراسی را در چارچوب‌های غیر دینی قرار داده و اعمال می‌کنند، عده‌ای هم حق دارند که دموکراسی را در چارچوب‌های دینی و براساس تطبیق آن در محدوده‌ی احکام الهی، مورد استفاده و کاربرد قرار دهند. بر این اساس، مردم در نظام مردم‌سالاری دینی، از نقش آفرینی‌ها و اختیارات گسترده‌ای در محدوده‌ی دین و دموکراسی برخوردار می‌باشند که علاوه بر پذیرش یا عدم پذیرش اساس نظام مردم‌سالاری دینی و تعیین رهبران و حاکمان با مکانیسم‌هایی دقیق و بر پایه‌ی معیارهای مشخص شده

در دین و در قالب روش‌های دموکراتیک<sup>(۱)</sup> موارد مهم دیگری را شامل می‌گردد که به بحث ما در این بخش در خصوص کنترل و نظارت بیرونی بر رهبری در نظام مردم‌سالاری دینی ارتباط پیدا می‌کند:

۱- نصیحت حاکمان و امر به معروف و نهی از منکر آنان توسط مردم

براساس اصل اسلامی «النصیحه لائمة المسلمین» و بر مبنای اصل

هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

«دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است

همگانی و متقابل بر عهده‌ی مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت

به مردم و مردم نسبت به دولت».

بدین ترتیب، هم دین و شرع و هم قانون اساسی راه را برای نظارت مردم

بر حکومت و حکومت‌گران و فراهم شدن امکانات لازم، برای رساندن

صدای دینداران خیرخواه و آمرین به معروف و نهی کنندگان از منکرات، به

گوش آنها، هموار ساخته‌اند. لذا در مردم‌سالاری دینی قبل از هر نهاد و ارگان

نظارتی رسمی و قانونی، خود مردم دیندار مسؤولیت دارند و موظف هستند

که نسبت به تخلفات و انحرافات احتمالی زمامداران و حکومتگران

۱. مانند:

- تعیین رهبر توسط مردم با روشی غیر مستقیم و با استفاده از مجمعی از کارشناسان و

صاحب‌نظران، در قالب مجلس خبرگان.

- انتخاب رییس جمهور با روش انتخابات مستقیم توسط مردم.

- انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان، نمایندگان شوراها، با رأی

مستقیم مردم.

- تعیین شهرداران بصورت غیر مستقیم، از طریق نمایندگان خود در شوراهای شهر.

بی تفاوت نباشند و هرگونه سوء استفاده و انحرافی را در همان مراحل اولیه، با نصیحت و خیرخواهی خود، اصلاح و متوقف نمایند. البته بدیهی است که چنین نظارت عمومی ای فاقد جایگاه و مفهوم رسمی و حقوقی و نهادینه شده است و طبیعتاً از ضمانت اجرای قانونی نیز برخوردار نیست؛ ولی به هر حال به عنوان یک وظیفه‌ی عرفی و شرعی بر عهده‌ی همه‌ی دینداران گذاشته شده است.

## ۲- حق نظارت و اعمال کنترل بر رهبری از طریق مکانیسم‌های قانونی پیش بینی شده

همان گونه که مردم در نظام مردم سالاری دینی (جمهوری اسلامی) برای حصول به اطمینان حداکثر، رهبری را از طریق مجمعی از کارشناسان و متخصصان مورد تعیین و شناسایی قرار می‌دهند، به همین منوال برای اعمال حق خود در خصوص نظارت و کنترل بر رهبری نیز از مجرای مجلس خبرگان اقدام می‌کنند. بدین ترتیب، مأموریت مجلس خبرگان پس از تعیین فردی واجد شرایط برای رهبری، پایان نمی‌پذیرد و این مجلس در این مرحله، برای انجام رسالت و مأموریت خطیر دیگری - یعنی اعمال نظارت و کنترل بر رهبری - به فعالیت خود ادامه می‌دهد (اصل ۱۱۱).

ممکن است گفته شود که اعمال نظارت و کنترل بر رهبری در مردم سالاری دینی، از یک سو با توجه به صفات برجسته و شرایط سنگینی که برای او در نظر گرفته شده، و از سوی دیگر با توجه به تعیین وی با مکانیسمی دقیق و توسط مجمعی از کارشناسان، موردی نخواهد داشت، بلکه حتی با «قداست» او منافات پیدا می‌کند.



در پاسخ باید گفت که علی رغم همه‌ی این سخت‌گیری‌ها، هیچ مانع شرعی و عرفی برای اعمال نظارت بیشتر بر رهبری - با حفظ احترام جایگاه او - وجود ندارد، بلکه اساساً چنین نظارتی باعث ایجاد اطمینان و اعتماد بیشتر مردم جامعه به این جایگاه و منصب خطیر و حساس خواهد گردید. البته باید اضافه کرد که این «قداست» در واقع به جایگاه و منصب رهبری ارتباط پیدا می‌کند نه به شخص و فرد رهبر. به عبارت دیگر، باید ارزش و قداست این جایگاه را حفظ کرد و البته یکی از راههای حفظ قداست این موقعیت و منصب خطیر، اعمال نظارت و کنترل هر چه دقیق‌تر بر صفات، شرایط، و عملکرد شخصی خواهد بود که در این جایگاه قرار می‌گیرد. لازمه‌ی چنین دیدگاهی این خواهد بود که در تعارض بین حفظ قداست شأن و جایگاه رهبری با شخص رهبر، اولویت و تقدم با حفظ اهمیت و قداست شأن رهبری باشد و اعتبار و ارزش این منصب، بر حفظ قدرت و اعتبار شخص رهبر، ترجیح داده شود. بنابراین، اساساً جایگاه والای رهبری منافاتی با اعمال کنترل و نظارت بر رهبر ندارد و آن را نفی نمی‌کند، بلکه همین حساسیت و قداست چنین جایگاهی ما را وامی‌دارد تا برای حفظ آن از آلودگی‌ها و انحرافات، توجه و دقت و کنترل بیشتری را بر آن به عمل آوریم و مکانیسم‌های دقیق‌تری را برای حفظ و حراست از آن، نهادینه نماییم.

به اعتقاد راقم این سطور، وظیفه‌ی خطیر نظارت بر رهبری در قانون اساسی، در موارد خاصی پیش بینی شده است و اگر چه نظارت عمومی و غیر نهادینه مردم در قالب «التصیحه للائمه المسلمین» و «امر به معروف و نهی از منکر» برای آنان در قبال رهبر به رسمیت شناخته شده است، اما

چنین نظارت مردمی در هیچ نظام سیاسی، ضرورت وجود نهادهای رسمی و قانونی نظارت کننده بر حکومت و حکومتگران را به زیر سؤال نمی برد. لذا در اکثر حکومت ها، ساختارها و نهادهایی برای انجام نظارت نهادینه بر مقامات عالی حکومتی، پیش بینی شده و رسمیت یافته است. بدین ترتیب، در نظام مردم سالاری دینی جمهوری اسلامی، براساس اصل ۱۱۱ قانون اساسی، مجلس خبرگان به عنوان مرجع تشخیص امکان برکناری رهبر (به دلایلی مانند ناتوانی رهبر از انجام وظایف قانونی خود، یا فقدان یکی از شرایط مذکور در اصل ۵ و ۱۰۹ در رهبر، یا وقوف بر این نکته که وی اساساً از آغاز فاقد برخی از شرایط لازم بوده است)، تعیین گردیده است و بدیهی است که انجام و تحقق چنین تشخیصی جز از راه نظارت مستمر و کارشناسانه بر شرایط و صفات و رفتار رهبر، امکان پذیر نخواهد بود.

بدین ترتیب، کنترل صفات و شرایط رهبر و عملکرد وی، عملاً به نهادی تخصصی به نام مجلس خبرگان واگذار شده است. بنابراین، اگر چه رهبری در مردم سالاری دینی، مدت دار و مشروط به زمان و مقید به گذشت ایام نیست، اما بدون تردید، مشروط به شرایط و محدود به اوصافی است که در گذر زمان از گزند حوادث مصون نیست؛ چنان که فحص و تبادل نظر اعضای مجلس خبرگان در مقام حدوث و در تعیین اصل رهبری معصومانه نیست و ممکن است با اشتباه پیچیده همراه باشد، که در طول زمان کشف خلاف آن محتمل خواهد بود. لذا مجلس خبرنگان موظف است بطور دقیق درباره‌ی شرایط و اوصاف علمی و عملی رهبر بررسی و مراقبت لازم را به عمل آورد و اصل ۱۱۱ قانون اساسی نیز موید این ادعاست.<sup>(۱)</sup> آیت الله جوادی آملی

۱. برگرفته از سخنان آیت الله جوادی آملی، رجوع شود به: جوادی آملی، پیشین، ص ۱۶-۱۷.

در این خصوص چنین می‌نویسد:

«آنچه از این اصل استظهار می‌شود، عبارتست از:

- ۱ - شرایط و اوصاف مذکور در قانون اساسی بر تصدی مقام رهبری، باید در حال حدوث و در حال بقاء همچنان محفوظ بماند و ثبوت آن اختصاص به زمان حدوث رهبری ندارد.
- ۲ - وظیفه‌ی مجلس خبرگان در مقام اثبات و تشخیص، اختصاص به مقام حدوث رهبری ندارد بلکه در مقام بقای آن نیز همچنان وظیفه‌مندند که مراقبت کامل نمایند که شرایط و اوصاف همچنان موجود باشد.

راهنمای اساسی

۲۰۱

سال هشتم، شماره ۲۱ و ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۸۳

۳ - در صورت کشف خلاف به لحاظ مقام حدوث و نیز صورت زوال برخی از شرایط و اوصاف به لحاظ مقام بقاء فقیه مزبور در ظرف فقدان (حدوثاً یا بقاءً) رهبر نبوده یا نخواهد بود و وظیفه‌ی خبرگان اعلام نفی رهبر سابق و معرفی رهبر لاحق است.<sup>(۱)</sup>

از این رو، مجلس خبرگان نه تنها از جانب مردم وظیفه دارد که زوال و فقدان برخی صفات و شرایط را در رهبر مورد بررسی قرار دهد بلکه حتی موظف است که در عین حال نظارت و مراقبتی هم در مورد سایر افراد واجد شرایط رهبری بصورتی مستمر اعمال نماید تا چنانچه یکی از آنها در موقعیتی بالاتر (از نظر صفات و ویژگیهای لازم برای رهبری) از رهبری موجود واقع شد، او را در مسند رهبری قرار دهند. آیت الله جوادی آملی در این زمینه چنین می‌نویسد:

«گاهی فقدان شرایط یا اوصاف، به تحول و دگرگونی منفی در

شخص فقیه پذیرفته شده به عنوان رهبری است؛ مانند آن که بر اثر علل طبیعی، کهنسالی، بیماری، رخدادهای تلخ غیر مترقب و... فاقد برخی از شرایط رهبری می‌گردد؛ و زمانی به تحول و دگرگونی مثبت است که در سایر فقهای همتایان او پدید می‌آید؛ مانند آن که یکی از فقهای همسان او به رجحان علمی یا مقبولیت عامه رسیده است که اگر در طلیعه انتخاب و تعیین رهبر، چنین مطلبی حاصل شده بود، حتماً آن فقیه به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌شد و هم اکنون تحول و دگرگونی مثبت آن فقیه در حد وفور و فراوانی است که قابل اغماض نخواهد بود. چنین مزیت و برجستگی پدید آمده، تحول مثبت فقیه دیگری است که مجلس خبرگان را به معرفی آن فقیه ممتاز موظف می‌نماید. از اینجا معلوم می‌شود گرچه رهبری، زمان مند نیست، ولی شرایط و اوصاف آن، مانند مرجعیت، در رهگذر تحول‌های علمی و عملی بطور طبیعی یا تاریخی، زمان مند خواهد بود؛ لذا قابل پیش‌بینی به عنوان کوتاه مدت یا دراز مدت نمی‌باشد.<sup>(۱)</sup>

تا اینجا معلوم شد که استمرار رهبری نیازمند وجود و بقاء شرایط و صفات تعیین شده برای او، از جمله فقاها، اجتهاد، عدالت، تقوا، شجاعت، مدیریت و تدبیر است و مرجع تشخیص بقاء یا زوال این ویژگیها نیز طبق قانون اساسی، مجلس خبرگان می‌باشد. اینک باید دید که مجلس خبرگان چگونه به انجام این وظیفه و رسالت خطیر خود اقدام می‌کند. اولین مجلس خبرگان در سال ۱۳۶۲، طی یک مصوبه ۲۰ ماده‌ای، هیأت تحقیقی

مرکب از هفت نفر را برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب نمود تا به انجام برخی وظایف مجلس خبرگان که در اصل ۱۱۱ مورد اشاره قرار گرفته‌اند، اقدام نماید. (۱) اعضای هیأت مذکور با فراغت کافی و بدون اشتغال در سمت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری، و بدون این که از بستگان نزدیک رهبری باشند (۲) موظفند اطلاعات لازم را در رابطه با اصل ۱۱۱ در محدوده‌ی قوانین و موازین شرعی تحصیل نمایند و نیز نسبت به بررسی صحت و سقم گزارشات واصله در این رابطه تحقیق و اقدام کنند (۳) و حتی در صورت لزوم، از طریق هیأت رئیسه، خواستار تشکیل جلسه‌ی فوق العاده‌ی مجلس خبرگان شوند. (۴)

هیأت تحقیق مذکور وظیفه دارد با هماهنگی با مقام رهبری، به تشکیلات اداری آن مقام توجه داشته و به آن مقام در جلوگیری از دخالت عناصر نامطلوب در تشکیلات مذکور، مساعدت نماید. (۵) بدین ترتیب، نظارت خبرگان بر رهبری، نظارت بر بقاء شرایط و صلاحیت‌های اوست که از طریق نظارت استطلاعی هیأت تحقیق؛ بر صفات، ویژگیها و عملکرد او تحقق می‌پذیرد. (۶)

علاوه بر کنترل صفاتی و شرایط رهبری که توسط مجلس خبرگان و با

۱. ماده ۱ مصوبه اولین اجلاس خبرگان در سال ۱۳۶۲.

۲. تبصره ۲ ماده ۱ مصوبه مذکور.

۳. ماده ۳ مصوبه مذکور.

۴. ماده ۴، مصوبه مذکور.

۵. ماده ۱۹ مصوبه مذکور.

۶. البته براساس ماده ۱۰ مصوبه مذکور، رهبر می‌تواند به هر نحو که مقتضی بداند، نظرات خود را در رابطه با اصل ۱۱۱ در مجلس خبرگان مطرح کند.

مکانیسم‌ها و تمهیدات پیش بینی شده صورت می‌پذیرد، انواع دیگری از کنترل‌ها و محدودیت‌ها در مورد رهبری اعمال می‌گردد. از آن جمله می‌توان به برخی کنترل‌های قانونی مندرج در قانون اساسی اشاره نمود که رهبری و نهادهای تحت نظارت او را نیز شامل می‌شوند. شایان ذکر است که در ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی، بر مساوات رهبر با سایر افراد کشور در برابر قانون، تأکید به عمل آمده است و بدین ترتیب، شخصیت حقیقی رهبر، از هیچ گونه برتری و امتیاز فوق العاده‌ای نسبت به سایر آحاد ملت برخوردار نخواهد بود. همچنین در اصل ۱۴۲ قانون اساسی، مسأله‌ی کنترل مالی شخصیت حقیقی رهبر، مورد اشاره قرار گرفته و رییس قوه‌ی قضاییه مسئولیت رسیدگی به دارایی رهبر، و تعداد دیگری از مقامات عالی حکومتی و همسر و فرزندان آنان را در قبل و بعد از خدمت عهده‌دار شده است تا برخلاف حق، افزایش نیافته باشد.<sup>(۱)</sup> علاوه بر این موارد، براساس اصل ۷۶ قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور - من جمله نهادهای تحت کنترل و نظارت رهبری - را دارا می‌باشد.

از جمله اهرم‌ها و مکانیسم‌های کنترل‌کننده‌ی دیگری که بر مبنای قانون

۱. همان‌گونه که اشاره شد، اصول ۱۰۷ و ۱۴۲ قانون اساسی بر جنبه‌ی شخصیت حقیقی ولی‌فقیه رهبر تأکید به عمل آورده‌اند و این مطلب را بخصوص با دقت در اصل ۴۵ این قانون بخوبی می‌توان دریافت و متوجه گردید که می‌بایستی بین شخصیت حقیقی رهبر با شخصیت حقوقی او تفکیک قائل گردید زیرا طبیعی است که شخصیت حقوقی ولی‌فقیه پس از تعیین مقام رهبری برای او، و تا زمانی که در مسند رهبری قرار داشته باشد، صاحب اختیار اموال و ثروتهای مورد اشاره در اصل ۴۵ قانون اساسی خواهد بود تا نسبت به اداره و استفاده از آنها بر طبق مصالح عمومی اقدام کند.

اساسی در مورد رهبری پیش بینی شده است، موضوع در نظر گرفتن نهادها و مکانیسم‌های مشورتی برای او و حتی الزام وی به مشورت در موارد بخصوصی می‌باشد که در قانون اساسی بدان اشاره شده است. بنابراین، رهبری در مردم سالاری دینی، از انجام مشاوره بر صاحب‌نظران و کارشناسان بی‌نیاز نیست و ضرورت دارد تا در موارد متعددی به این اصل دینی و قرآنی و در عین حال، عقلایی، عملاً پایبند باشد. بنابر اصل ۱۱۲ قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت به عنوان نهادی تشکیل می‌گردد که یکی از وظایف آن، مشاوره با رهبری در اموری که رهبری به آن ارجاع می‌دهد، می‌باشد. همچنین براساس اصل ۱۷۷ قانون اساسی، پیشنهاد بازنگری در قانون اساسی، پس از مشورت رهبر با مجمع تشخیص مصلحت نظام،... صورت می‌پذیرد. علاوه بر این، براساس بند ۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، رهبر پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، به تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی اقدام می‌نماید.

### ۳- امکان عزل و برکناری رهبر در مردم سالاری دینی

با توجه به این که در مردم سالاری دینی، صفات و شرایط بسیار سنگینی برای رهبری در نظر گرفته شده است و در عین حال، رهبر نیز مانند هر انسان دیگری در معرض بیماری، پیری و ناتوانی، زوال عقل، و یا فقدان صفات و ویژگی‌های لازم قرار دارد، و یا علی‌رغم همه‌ی احتیاط‌های در نظر گرفته شده؛ امکان دارد به قدرت‌طلبی، سوءاستفاده، فساد، و انحراف از معیارهای الهی و یا موازین قانونی گرایش پیدا کند، لذا امکان عزل و برکناری رهبر در چنین شرایطی با مکانیسم‌های خاصی مورد پیش بینی قرار گرفته

است. بدین ترتیب، به صرف این که حکومتی عنوان اسلامی و یا دموکراتیک بر خود نهاده باشد، و یا حتی بخاطر این که شأن رهبری از قداست و ارزش والایی برخوردار است، نمی توان مسأله‌ی احتمال فقدان شرایط لازم در رهبر، و یا خروج او را از چارچوب‌ها و موازین الهی و قانونی نادیده گرفت و در این زمینه تمهیداتی نیندیشید. از این رو، در صورتی که با مکانیسم‌های پیش‌بینی شده معلوم شود که حکومت دینی و یا حکومتگران در جامعه‌ی دینی از معیارهای دینی و قانونی فاصله گرفته‌اند، حق مخالفت با آنها و امکان برکناری ایشان از طریق نهادها و شیوه‌های پیش‌بینی شده، برای مردم محفوظ خواهد بود و عملاً نه تنها اطاعت مردم در چنین وضعیتی هیچ محمل شرعی و قانونی نخواهد داشت، بلکه از حرمت شرعی و عقلی هم برخوردار خواهد بود. اساساً مبارزه با ظلم و انحراف و بی‌عدالتی یکی از ویژگی‌های بنیانی مکتب اسلام و مذهب تشیع است و قرآن کریم در آیات متعددی، مقابله با ستمکاران و طواغیت و عدم اطاعت از آنان را مورد تاکید قرار داده است و سیره‌ی رهبران اسلام از پیامبر اکرم (ص) تا امامان معصوم و بزرگان دین، همواره ضرورت این مسأله را به اثبات رسانده است، امیرالمؤمنین علی (ع) در هنگامی که پس از جنگ جمل، عبدالله بن عباس را به عنوان حاکم بصره تعیین نمود، خطاب به مردم این شهر چنین فرمود:

«ای گروه مردمان، من عبدالله بن عباس را جانشین خود بر شما قرار دادم، سخن او را بشنوید و فرمان او را تا هنگامیکه از فرمان‌های خدا و رسول خدا اطاعت می‌کند، اطاعت کنید. پس اگر میان شما بدعتی پدید آورد یا از حق منحرف شد، بدانید او را از



## حکومت بر شما عزل خواهیم کرد»<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مسأله‌ی برکناری رهبر در اصل ۱۱۱ مطرح و در سه مورد پیش بینی شده است که عبارتند از:

- ۱- ناتوان شدن رهبر از انجام وظایف قانونی خود،
  - ۲- از دست دادن یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم،
  - ۳- معلوم شدن این نکته که وی از آغاز فاقد برخی از شرایط بوده است.
- در ادامه‌ی اصل ۱۱۱، مجلس خبرگان به عنوان مرجع تشخیص موارد سه گانه‌ی فوق معرفی گردیده است. براین اساس، چند نکته در خصوص این اصل قابل طرح است:

اول این که، مرجع تشخیص این موارد، انحصاراً کارشناسان و متخصصان عضو مجلس خبرگان می‌باشند.

دوم این که، وظیفه‌ی کارشناسی و تخصصی این مجلس اقتضا می‌کند حتی قبل از این که این موارد سه گانه برای عموم مردم آشکار و واضح شود، با دید کارشناسی خود و با استفاده از کمیته‌ی تحقیق در نظر گرفته شده برای اینچنین امور و شرایطی، موارد مذکور را تشخیص داده و اعلام نمایند، زیرا مراقبت بر وجود و استمرار یا فقدان شرایط رهبری، از وظایف اصلی مجلس خبرگان محسوب می‌شود و صفات رهبر حدوثاً و بقائاً باید مورد تشخیص و تایید کارشناسی مجلس خبرگان قرار بگیرد.

سوم این که، ملاک شرعی برکناری رهبر توسط خبرگان، حجیت شهادت

۱. به نقل از: علی اکبر علیخانی: «مبانی مشارکت مردم در حکومت در سیره‌ی سیاسی امام علی»، در: علی اکبر علیخانی: مشارکت سیاسی، نشر سفیر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۵۶.

خبره است که هم در توثیق (تعیین صلاحیت) و هم در جرح (نفی صلاحیت) مورد قبول و اعتماد است.<sup>(۱)</sup>

و چهارم این که، همان گونه که وظیفه‌ی مجلس خبرگان در مقام تشخیص صلاحیت واجدین شرایط رهبری، شناسایی و کشف و معرفی صالح‌ترین فرد بود، این مجلس در هنگام تشخیص فقدان شرایط و صلاحیت رهبر نیز همچنان برکناری رهبر را کشف و شناسایی و اعلام می‌نماید. بدین ترتیب، مجلس خبرگان در مقامی نیست که بتواند رهبر را عزل کند، بلکه صرفاً این مسأله را تشخیص می‌دهد که فرد منتخب برای رهبری، یا از ابتدا واجد شرایط نبوده، و یا در ادامه، فاقد برخی از صفات و ویژگی‌های لازم شده است و از این رو، در واقع انعزال او را از رهبری کشف نموده و از آن خبر می‌دهد.

در پایان این بخش، باید بر این نکته تأکید نمود که در نظام مردم‌سالاری دینی، علاوه بر در نظر گرفتن اهرم‌های قدرتمند کنترل درونی برای رهبر، مردم نیز یا بطور مستقیم و یا بصورت غیر مستقیم و از طریق شیوه‌ها و مکانیسم‌های دقیقی - مانند نظارت مجلس خبرگان بر رهبر - کنترل بیرونی دقیق و نهادمندی را بر صفات و شرایط و عملکرد رهبر اعمال می‌کنند و حتی در صورت لزوم، براساس شیوه‌ها و مکانیسم‌های پیش‌بینی شده‌ای می‌توانند به برکناری رهبر اقدام نمایند. مقایسه‌ی نظام مردم‌سالاری دینی با دموکراسی‌های غربی در این خصوص نیز، برتری روش‌ها و شیوه‌های اعمال کنترل و نظارت بر رهبر در نظام مردم‌سالاری دینی را بر دموکراسی‌های غربی بخوبی به اثبات می‌رساند.

## نتیجه

مفوله‌ی رهبری در نظام مردم سالاری دینی یکی از محورهای اصلی افتراق آن از نظام‌های دموکراتیک غربی است و اساساً رهبری دینی یا ولایت فقیه، رکن اساسی و محوری نظام مردم سالاری دینی را تشکیل می‌دهد؛ لذا بی‌جهت نیست که اکثر انتقادات، شبهات، و حملات مخالفین حکومت دینی، متوجه جایگاه رهبری در چنین نظامی است.

بدین لحاظ، در این مقاله مقایسه‌ای اجمالی بین نظام مردم سالاری دینی با نظام‌های دموکراتیک غربی در چهار مفوله‌ی اساسی مربوط به رهبری (یعنی صفات و شرایط، روش‌های تعیین، اختیارات، و کنترل و نظارت بر رهبری) به عمل آمد و نشان داده شد که در همه‌ی این مفوله‌ها، نظام مردم سالاری دینی، در مقایسه با سیستم‌های سیاسی دیگر؛ اول، دقت و سخت‌گیری فوق العاده‌ای را در مورد تعیین صفات و شرایط و ویژگی‌هایی متعالی و حداکثری برای رهبری به عمل آورده است. دوم، طی یک بررسی تطبیقی با نظام‌های دموکراتیک غربی، نشان داده شد که روش‌های تعیین رهبر در نظام مردم سالاری دینی، از استحکام، قابلیت اعتماد و اطمینان بیشتری نسبت به سایر نظام‌های سیاسی برخوردار است. بویژه در این مبحث، بطلان «شبهه‌ی دور» در انتخاب رهبری در نظام جمهوری اسلامی بصورتی استدلالی به اثبات رسید و با تأکید بر غیرکاندیدایی بودن شیوه‌ی تعیین رهبری در جمهوری اسلامی ایران، نشان داده شد که استفاده از مجمعی از خبرگان و کارشناسان برای شناسایی فرد واجد شرایط رهبری، به مراتب از شیوه‌های معمول انتخاب عالی‌ترین مقام حکومتی در دموکراسی‌های غربی - که مبتنی بر رأی مستقیم مردم و انتخاب فردی از

میان کاندیداهای مختلف می‌باشد - متن‌تر و قابل اعتمادتر است.

سوم، در بحث مربوط به مقایسه‌ی اختیارات رهبری در نظام مردم‌سالاری دینی با نظام‌های دموکراتیک غربی، این نکته به اثبات رسید که رهبری در همه‌ی نظام‌های سیاسی دنیا ضرورتاً باید از اختیارات حکومتی و از اقتدار لازم برای مدیریت جامعه و مقابله با بحران‌ها و حل مشکلات برخوردار باشد. از این رو، رهبر در نظام مردم‌سالاری دینی نیز از اختیاراتی در حد و اندازه‌ی سایر مقامات عالی حکومتی در نظام‌های سیاسی دیگر برخوردار است و قید «مطلقه» در کنار اصطلاح «ولایت فقیه» چیزی غیر از اختیارات معمول حکومتی، و لزوم «مبسوط‌الید» بودن رهبر را در انجام وظایف محوله به او، به اثبات نمی‌رساند و لذا مردم‌سالاری دینی - برخلاف دموکراسی‌های غربی که صرفاً مشروط به چارچوب‌های قانونی هستند - یک حکومت مشروطه و مقید، هم به معیارها و موازین دینی و الهی، و هم به مبانی قانونی و مصالح عمومی می‌باشد.

چهارم، در مبحث کنترل و نظارت بر رهبری در نظام مردم‌سالاری دینی و مقایسه‌ی آن با دموکراسی‌های غربی، بر این نکته تأکید به عمل آمد که در نظر گرفتن صفات و شرایطی مانند عدالت و تقوا برای رهبری در جمهوری اسلامی، و دقت و کنترل بیش از حد در شناسایی صالح‌ترین فرد واجد چنین شرایطی، از طریق مجمعی از کارشناسان در مجلس خبرگان، نشانگر این است که در نظام مردم‌سالاری دینی بر وجود و ضرورت استمرار اهرم‌های کنترل درونی در رهبر تأکید قابل ملاحظه‌ای به عمل می‌آید؛ در حالیکه در نظام‌های سیاسی دیگر، در این خصوص هیچ‌گونه توجه و دقت و حساسیتی اعمال نمی‌گردد؛ و در عین حال، با مکانیسم‌های دقیق و

سخت‌گیرانه‌ای، اهرم‌ها و نهادهای بیرونی کنترل‌کننده‌ی دیگری نیز در این زمینه به کار گرفته می‌شوند تا احتمال انحراف و قدرت‌طلبی و فساد و اشتباه را در رهبر به حداقل ممکن کاهش دهند.

در نهایت می‌توان گفت که احتمال فساد حکومت و سوء استفاده از قدرت توسط حکومتگران، در همه‌ی نظام‌های سیاسی دنیا کم و بیش وجود دارد، اما با قاطعیت مبتنی بر استدلال و منطق می‌توان ادعا کرد که ضریب این احتمال در نظام مردم‌سالاری دینی (با بکارگیری دقت و حساسیت بیش از حد بر مقوله‌های چهارگانه‌ی؛ صفات و شرایط، روش‌های تعیین، اختیارات، و کنترل و نظارت بر رهبری) به حداقل ممکن کاهش پیدا می‌کند، لذا سلامت و اتقان حکومت و جهت‌گیریها، و سیاست‌های آن، در سایه‌ی اعتماد مردم دیندار به رهبری، و پذیرش کنترل و اشراف او بر نظام مردم‌سالاری دینی، تا اندازه‌ی قابل توجهی تضمین می‌گردد.

بدین ترتیب، بررسی و مقایسه‌ی منصفانه‌ی نظام مردم‌سالاری دینی با حکومت‌های دموکراتیک غربی ما را به این نتیجه می‌رساند که مردم‌سالاری دینی در عین دارا بودن و در نظر گرفتن برخی از ویژگیهای مثبت دموکراسی، در موارد متعددی از نکات برجسته و امتیازات قابل توجهی نسبت به دموکراسی لیبرال برخوردار است و بخصوص در مقوله‌ی رهبری، به هیچ وجه به صفات و شرایط حداقلی در انتخاب بالاترین مقام حکومتی اکتفا نمی‌کند؛ در تعیین رهبر مکانیسم‌های دقیق، عقلانی و اعتقادی اطمینان‌آور و قابل اعتمادی را نهادینه کرده و بکار می‌بندد؛ قدرت و امکانات بی‌قید و شرط و بی‌حد و حصری را در اختیار رهبر قرار نمی‌دهد و یک حکومت مشروطه‌مقید به موازین دینی و مصالح عمومی است؛ و در عین حال،

اهرمها و شیوه‌های کنترلی درونی و بیرونی قابل توجهی را برای کاهش ضریب احتمال خطا و فساد و انحراف رهبر مورد توجه و استفاده قرار می‌دهد.

بنابراین می‌توان گفت که مردم سالاری دینی هم مقتضیات و لوازم دموکراسی را تأمین می‌کند و هم در عین حال، اعتقادات و مبانی دینی مردم جامعه را مدنظر قرار داده و ترکیبی بی‌نظیر و بی‌بدیل را - که با مقتضیات بومی و اعتقادی بسیاری از کشورهای جهان سومی و مسلمان همخوانی دارد - مطرح می‌سازد و با مبانی عقلانی و اعتقادی خود، با قامتی رسا و پشتوانه‌ای مردمی، دموکراسی لیبرال غرب را به چالش می‌کشد. اینک در هنگامه‌ی تلاش غرب برای جهانی سازی فرهنگ و ایدئولوژی خود، و به دنبال فروپاشی رقیب دیرینه‌اش - یعنی شوروی و ایدئولوژی کمونیستی آن - تنها مردم سالاری دینی از نوع ایرانی آن است که همچنان توانسته است طرح و الگویی از یک حکومت مبتنی بر عقلانیت و دین، و منطبق با دموکراسی و خدامحوری را به عنوان گزینه‌ای جدید و قابل اعتماد، در برابر

لیبرال دموکراسی غربی ارائه نماید. مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی